



ترم چهار نظام قدیم

عرفان کیهانی حلقه

جلسه ۲

این جزوه منطبق با محتوای پیاده‌سازی شده «فایل تصویری ترم چهار، جلسه دوم، نسخه اول» تهیه و با بیان محاوره‌ای ارائه گردیده است به‌زودی ویرایش جدیدی از این جزوه منتشر خواهد شد که شامل نکات تکمیلی موجود در سایر نسخه‌های منتشر شده این ترم خواهد بود. بنابراین، هر ترم صرفاً یک جزوه خواهد داشت که تمامی مطالب ارائه‌شده در هر ترم را در بر می‌گیرد.

## اپلیکیشن عرفان کیهانی حلقه

برای دسترسی به منابع مکتب عرفان کیهانی حلقه و آکادمی طاهری  
اپلیکیشن عرفان کیهانی حلقه را نصب نمایید.



Erfan Keyhani Halgheh

## وبسایت‌های آکادمی طاهری

برای گذراندن دوره های آموزشی مکتب عرفان کیهان حلقه، در آکادمی طاهری ثبت نام کنید.

### آکادمی طاهری نظام جدید

- |                                                                                                             |                            |
|-------------------------------------------------------------------------------------------------------------|----------------------------|
|  taheriacademy.com       | ❖ ویژه دانشجویان بین الملل |
|  erfanhalghehacademy.com | ❖ ویژه دانشجویان داخل کشور |

### آکادمی طاهری نظام قدیم

- |                                                                                                                        |                            |
|------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|----------------------------|
|  taheriacademy.com                  | ❖ ویژه دانشجویان بین الملل |
|  elementary.erfanhalghehacademy.com | ❖ ویژه دانشجویان داخل کشور |

- |                                                                                                               |                                |
|---------------------------------------------------------------------------------------------------------------|--------------------------------|
|  mataheri.com              | ❖ وبسایت مرکزی (محمدعلی طاهری) |
|  MohammadAliTaheriOfficial | ❖ یوتیوب محمدعلی طاهری         |

جامی است که عقل آفرین می‌زندش  
صد بوسه ز مهر بر جبین می‌زندش  
این کوزه‌گر دهر چنین جام لطیف  
می‌سازد و باز بر زمین می‌زندش

### به‌نام هستی بخش یکتا

با عرض سلام و ادب خدمت همه دوستان عزیزم،

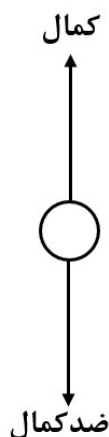
در جلسه قبلمون کنترل دشارژ خارجی رو استارت زدیم و در خصوص آن، مواردی رو مورد بحث و بررسی قرار دادیم. جلسه امروزمون رو با یک بررسی آماری شروع کنیم و ببینیم که آیا دوستان تونستند از این ارتباط استفاده کنند یا خیر. اگر اشکالی یا اشکالاتی در بین بوده؛ با همدیگه مورد بررسی قرار بدیم. دوستانی که کنترل دشارژ خارجی رو به‌نحو مطلوبی مورد استفاده قرار دادند؛ دستشون رو بلند کنند.

**حاضر:** استاد من اون دفعه نبودم، دفعه قبل من نبودم.

**استاد:** به هر حال، اون استارت‌ها خورده فقط باید در جریان ماجرا قرار بگیرید. یعنی در واقع ازش استفاده کنید. دوستانی که به‌صورت اتوماتیک و خودکار این کنترل براشون انجام می‌شد؛ داشتیم کسانی؟ دستشون رو بلند کنند. خیلی عالی، خیلی عالی. در حد متوسط؟ زیر متوسط؟ نه داشتیم؟ حالا دوستانی که بهم‌ریختگی داشتند؛ دستشون رو بلند کنند. این بهم‌ریختگی‌ها رو یک طبقه‌بندی کنیم، دسته‌بندی کنیم، ازش یک نتیجه‌ای بگیریم تا یک مقدار بیشتری با مسائل پشت‌پرده این قضیه آشنا بشیم. کسانی که در مورد اسکن بیماری هم موردی داشتند؛ دستشون رو بلند کنند. در مورد اینکه آیا بیماری هم در این رابطه خودش رو نشون داد یا نه؟ چون اونطور که صحبت کردیم، یک دسته از مشکلات جسمی، روانی و ذهنی ما در همین رابطه‌ست و توی اسکن دوباره خودش رو نشون می‌داد.

### برخی از انواع ترفندها یا فریب‌های شبکه منفی در قبال برقراری ارتباط کنترل دشارژ خارجی:

ما در مورد کارهایی که در جهت تعالی انجام می‌شه، به یک قانونی برخورد کردیم و اون قانون رو گفتیم که کمال، ضد کمال بود.



در دوره قبل به یک شکلی بررسی کردیم و دیدیم یک «من» وجود داره که نمی‌خواه بگذاره ما در یک لحظه حضور داشته باشیم. در این مورد هم دوباره اگر بگیم این هم باز دوباره یک «من» دیگری‌ست و یا اینکه به هر صورت عاملی در کار هست تا ما همواره در فاز منفی بسر ببریم. یعنی وظیفه‌اش اینه که کاری کنه که ما عمدتاً در فاز منفی بسر ببریم. به محض اینکه ما اومدیم حرکتی کردیم، مثلاً یک استارت زدیم و وارد یک ارتباطی شدیم در جهت کنترل دشارژ، می‌بینیم که یک مقاومت‌هایی ظاهر شد. حالا در بعضی‌ها خیلی محسوس‌تر هست. این مقاومت‌ها در واقع حملاتی‌ست که به‌صورت حمله، فریب و به‌صورت‌های مختلفی می‌تونه اتفاق بیفته. البته همه‌اش یک چیزه؛ همه‌اش حمله‌ست.

یکی از شکل‌های این حملات به‌صورت دشارژ غیر عادی هست. یعنی ما می‌خواستیم که کنترل دشارژ کنیم، حالا می‌بینیم که اصلاً نمی‌دونیم از کجا یک‌دفعه دشارژ شدیم، چون منبعش معلوم نیست، نه اتفاق بیرونی افتاده، نه چیزی شده، اصلاً اتفاقی نیفتاده؛ ولی ما نمی‌دونیم چطوری که درست برعکس، ما به شدت دشارژیم. چند نفر داشتیم؟ بله، ممنون. یعنی اتفاقی نیفتاده که ما بگیم این اتفاق افتاده؛ ما به این علت دشارژ هستیم. اگر بگن چرا دشارژی؟ هیچ علت خاصی براش نداریم ولی یک حمله‌ای اتفاق افتاده که به‌دنبال این حمله، ما این نتیجه رو می‌گیریم. یعنی این موضوع بهمون القا می‌شه که پس این چه کنترل دشارژی که ما وضعیتمون خیلی هم بدتر شد. این هم فریبه هم حمله‌ست. یعنی از یک نقطه نظر ما در معرض این حمله قرار گرفتیم و یک دشارژ غیر عادی به ما القا شده و از اونور هم فریب به ما القا می‌شه که این بی‌فایده‌ست. یعنی می‌خواه بی‌فایده بودن قضیه رو به ما القا کنه و بگه تلاش نکن، کار نکن، حرکت

نکن؛ فایده نداره! ما ممکنه متقاعد بشیم و بگیریم بله، مثل اینکه همچین چیزی دست نیافتنی‌ست و متقاعد بشیم که بیخود داریم در این مسیر قدم می‌گذاریم و امکان نداره اون رو به‌دست بیاریم.

**حمله ← دشارژ غیرعادی**

**فریب ← القای بی‌فایده بودن حلقه**

همه فریب‌ها قراره به نوعی ایجاد ناامیدی کنه و به ناامیدی منجر بشه. همه حملات پشتش یک فریب هست و فریب هم پشتش این هست که می‌خواد ناامیدی رو به ما القا بکنه و بگه که نه فایده نداره!

**← ناامیدی**

حالا مطلبی که هست اینه که اگر در بین ما فقط یک نفر تونسته باشه این کنترلی رو که می‌گیریم، تجربه کرده باشه و حالا دیگه فرم ایده‌آلش هم اینه که اتوماتیک هم باشه که دیگه چه بهتر، اگر فقط یک نفر تونسته باشه؛ معلوم می‌شه که همه می‌تونند. اگر یک نفر بتونه؛ یعنی اینکه همه می‌تونند. بنابراین ما الان آمار خوبی داریم که نشون میده درصد قابل توجهی تو همین هفته اول تونستند به‌صورت خودکار کنترل دشارژ رو تجربه کنند. چه نتیجه‌ای می‌گیریم؟ نتیجه می‌گیریم که پس بقیه هم می‌تونند. حالا اگر یک عده‌ای هم که در حد متوسط بوده براشون، به این آمار اضافه بشه؛ نشون میده که پس ما یک سراب و یک رویا و یک چیز نشدنی رو دنبال نمی‌کنیم. این یک چیزی‌ست که می‌شه، امکان پذیر هست و قابل حصوله و تکرار پذیره و این مسئله مرتب داره تکرار می‌شه و افراد تجهیز می‌شن به این مسئله. بنابراین وقتی که ما این نتیجه رو می‌گیریم و استدلال‌ها رو می‌اریم؛ شبکه منفی متوجه می‌شه که نه این ترندها فایده‌ای نداره. هر چقدر استدلال و نمونه‌ای که ما برای خودمون می‌اریم، قویتره؛ این ترند سریع‌تر خنثی می‌شه. اگر یک روزنه امید براش باقی بگذاریم؛ اون روی همون روزنه امید کار می‌کنه. یعنی کافیه ما یک درصد متقاعد بشیم که نه! مثل اینکه این کار مشکله؛ اون روی همین مسئله کار می‌کنه و رها نمی‌کنه. بنابراین اگر می‌خوایم سریعا از این وضعیتی

که چارچوبش رو حمله و فریب و اینها تشکیل میده، بیایم بیرون؛ باید هر چه سریع‌تر این قرار و این صحبت رو با خودمون داشته باشیم که ما ادامه می‌دیم. هر چی باشه؛ ادامه می‌دیم. در این صورت دشمن متوجه می‌شه که در واقع شما مصمم هستید و با این ترفندها از میدان به در نمی‌رید. در نتیجه این دوره سریعاً روندش کوتاه می‌شه و از این حالت سریع‌تر میایم بیرون.

**حضار:** ببخشید استاد، عامل خارجی هم از همون شبکه منفیه؟ آخه مورد دیگه در مورد عواملی بود که بدون اینکه عاملی باشه از خارج.

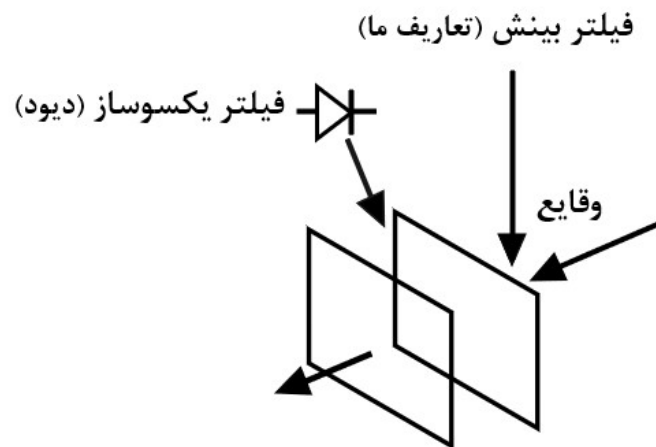
**استاد:** اصلاً وقتی بدون عاملی باشه؛ همون شبکه منفیه. از کجا اومده پس؟

**حضار:** نه! اگر عامل باشه.

**استاد:** اگر عامل وجود داشته باشه، حالا شما یک بهانه‌ای دارید و می‌گید که حالا یک اتفاقی افتاده ولی شما از اون کنترل دشارژ استفاده نکردید یا استفاده کردید و عمل نکرده؛ اینهاست که باید مورد بررسی قرار بدیم. آیا اتفاق خارجی افتاد؟ شما عمل کردید؟ اون وقت اگر اون اتفاق افتاده باشه، شما عمل کرده باشید و نشده باشه؛ اون یک بحثیه. ولی عمدتاً این اتفاق‌ها می‌افته، شما هم اقدام می‌کنید و نتیجه هم می‌گیرید. چون قرار نیست اتفاقی نیفته، این اتفاقات بیرونی رو ما منتظرش بودیم و هستیم. مگه می‌شه یک روز خدا صبح به شام برسه و اتفاق دشارژ کننده‌ای نیفته؟ فکر نکنم چنین روزی وجود داشته باشه. پس هر روز خدا یعنی اینکه، عوامل دشارژ اتفاق بیفته و به ما حمله‌ور بشه. اما ما می‌خوایم از این وسیله در این شرایط استفاده کنیم و همونطور که صحبت شد بتونیم این نقطه ضعف بزرگ رو جلوش رو بگیریم.

### **فیلتر بینش و فیلتر کنترل دشارژ خارجی (دیود یکسوساز) :**

این بخشی رو که ما صحبت می‌کنیم، وقتی می‌گیم کنترل دشارژ، اصولاً گفتیم حوادث و وقایع بیرونی از فیلترهایی عبور می‌کنند.



یکی از این فیلترها، فیلترهای بینشی بود که در دوره قبلی روش کار کردیم. الان یکی از این چیزهایی که توی این کنترل اتفاق افتاده، همین ماجرای دیودی‌ست که اینجا بار منفی وقایع رو یکسو می‌کنه و زمانی که حوادث و وقایع از این فیلتر یکسو کننده عبور می‌کنند، وقتی ما از اینجا نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که وقایع اونطور که قبلا بار داشت؛ الان بار نداره. یک چیزهایی توی بینش اتفاق می‌افته، یک چیزهایی توی این فیلتر یکسوساز اتفاق می‌افته.

در قسمت بینش، اصولا ما دیدگاه‌هامون و بینش‌هامون تغییر می‌کنه، مثلا تعریف زندگی. این فیلتر بینش زندگی رو تعریف می‌کنه. تعریف زندگی چیه؟ اقیانوس موج. یعنی دیگه در فیلتر بینش نوشته شده که زندگی یعنی اقیانوس، اقیانوس یعنی امواج سهمگین، بالا و پایین، یک روز هم آرومه، تا میایم بگیم عجب آرومه؛ یک دفعه می‌بینم که امواج سهمگین شروع شد و این کشتی زندگی ما میره بالا و میاد پایین. این برای یک سیاح، دریانورد امری‌ست عادی. یک دریانورد حرفه‌ای هرگز نمی‌گه که چرا کشتی داره اینطوری می‌شه؟ هرگز همچین سوالی نمی‌کنه، برای اون امری‌ست عادی که توی اقیانوسه، اقیانوس هم یعنی همین. اما اگر این تعریف رو در فیلتر بینشمون نداشته باشیم، هر روز مدام می‌گیم که چرا اینطوری شد؟ چرا اونطوری شد؟ چرا رفت بالا؟ چرا اومد پایین؟ اما الان هر لحظه منتظر یک حادثه ناگوار و خوش‌گوار هستیم و یک امری‌ست بدیهی و طبیعی، هرگز تعجب نمی‌کنیم. پس در این فیلتر بینش، تعاریف ما خوابیده که مسیر چیه، مقصد چیه، زندگی چیه، هدف چیه، وسیله چیه و همینجوری ماجراها خوابیده. همونطور که در مبحث بینش‌ها دیدیم، یک تعریف غلط، زندگی ما رو

تلخ می‌کنه. اما به هر حال حوادث از این فیلتر بینش و از این تعاریف عبور می‌کنه و به فیلتر یکسو کننده می‌رسه، از اونجایی که این هم یک فیلتره؛ می‌خواد بار منفی حوادث رو بگیره و یکسوسازی کنه. حالا دوستانی که آزمایش کردند دیدند که مثل اینکه این فیلتر کار می‌کنه. حالت بگیم فیلتر یا هر چی، یک همچین فیلتری که واقعا نیست؛ مجازیه. یک همچین فیلتری به‌عنوان فیلتر بینش هم الان جلوی چشم ما نیست؛ اون هم مجازیه. هیچ‌کدوم از اینها در واقع وجود فیزیکی ندارند ولی حقیقتا یک جایی در مسیر مدار قرار دارند؛ نمی‌تونیم بگیم نیست. هست ولی فیزیکی فقط نیست.

**حضار:** حدود سه روز پیش یک اتفاقی در بخشی از زندگی ما پیش اومد که در واقع زندگی ما رو یک مقدار متحول کرد. حدود یک ساعت بعدش پرده سفیدی جلوی چشم‌های من رو گرفت و حالت تهوع فوق العاده شدیدی به من دست داد. سوال من در همین قسمته که چرا اون حالت به من دست داد؟ اگر لطف بفرمایید ممنون میشم، متشکر.

**استاد:** بله، شما فرمودید یک واقعه خارجی اتفاق افتاد. شما به موقع از این مسئله کنترل دشارژ استفاده نکردید، یعنی فیلتر بینش به کارتون نیومده، حلقه کنترل دشارژ رو هم به‌کار نگرفتید. اون بینش‌ها رو باید به‌کار بگیرید. حلقه کنترل دشارژ رو هم که باید استارتش رو می‌زدید. بعد از اینکه حادثه بیرونی از این فیلترها گذشته و شما حالتون بد شده، دیگه طبق معمول، به هر حال بعدش واکنش منفی روان و ذهن و جسم رو داریم، شما یک‌دفعه به فکر ارتباطها افتادید. بعد از اینکه اینها وارد شده، شما شروع کردید استارت‌ها رو زدید و کارها رو انجام دادید و خلاصه تا اومده از این تو جمع کنه بیاد به اینور هم اون زمان همه سپری شده و در نهایت کنترل به دست گرفته شده. یعنی شما اگر یادتون بود و همین استارت رو به‌محض برخورد با قضیه می‌زدید؛ نتیجه دیگری داشت. بعضی از دوستان اصلا یادشون میره که همچین حلقه‌ای رو در اختیار دارند. بعضی از دوستان در وهله اول ممکنه باور نکنند که اصلا همچین چیزی می‌شه، حالا علی‌رغم همه توضیحاتی که دادیم، علی‌رغم همه آزمایشاتی که دوره‌های قبل رو چیزهای دیگه‌ای انجام دادیم؛ ولی ممکنه که دوستان خیلی موضوع رو جدی نگیرند. ولی یک بار، دو بار، سه بار که امتحان کردیم؛ متوجه می‌شیم که این قابلیت در اختیار



ما هست و می‌تونیم ازش استفاده کنیم. البته شما هم استفاده کردید؛ منتها با تأخیر و بعد از اون هم نتیجه‌اش رو دیدید که همه چیز رو به نحو احسن در اختیار گرفتید.

یک مسئله دیگه هست که حالا این مشکل جسمی حادث شده، الان دیگه می‌شه تابع همه قضایایی که قبلاً برای ما اتفاق افتاده که مثلاً قلبمون در تنش قرار گرفته یا معده‌مون یا... دوباره باید همین ارتباط رو برقرار کنیم تا روی اون مسائل پیامدهای منفی جسمی بتونه کار کنه و رفع و رجوع کنه.

**حضار:** اونهایی که جواب نگرفتند چکار کنند؟

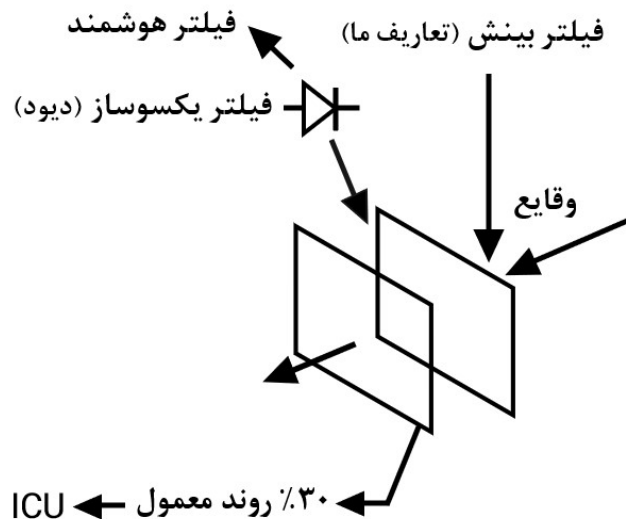
**استاد:** چند درصد جواب گرفته می‌شه روی موارد جسمی و...؟ هفتاد درصد جواب داریم، سی درصد از دستمون در میره. اینطور نیست که ما هر وقت ارتباط بگیریم، صد درصد بیاد رفع و رجوع کنه و تموم کنه. نباید موضوع از دستمون در بره، اگر از دستمون در رفت؛ سی درصد در خطر ریسک قرار می‌گیریم. هفتاد درصد می‌تونه اون پوشش رو بده و نتیجه مثبت رو ایجاد کنه؛ اما سی درصد خطر ریسک کماکان به قوت خودش باقیست.

**حضار:** یعنی بی‌نهایت حاد باید بشه؟

**استاد:** ببینید وقتی که یک آدم معمولی دچار یک تنش می‌شه، مثل قلبش، بعدش چه اتفاقی می‌افته؟ ممکنه کارش به ICU هم بکشه. در این مورد هم سی درصد روند معمولی رو طی می‌کنند، این روند معمولی ممکنه از ICU و سایر جاها سر در بیارند؛ یعنی با ریسک سی درصد. هفتاد درصد هم نتیجه مثبت بگیرند و در دم مسئله حل و فصل و جمع و جور بشه و اثری ازش باقی نمونه؛ بنابراین باید سعی بشه که عبور نشه. چون اگر عبور بشه، ما هفتاد درصد جای جبران داریم؛ سی درصد جای جبران‌ش رو نداریم. فرق نمی‌کنه، چه ما باشیم؛ چه از بیرون باشند. اون شوک به ما هم همون ضربه رو می‌زنه، هیچ فرقی نمی‌کنه. فقط ما باید قابلیت این رو داشته باشیم که در بدو ورود از طریق همین فیلتر کنترل دشارژ، جلوش رو بگیریم. حالا وقتی اتوماتیک بشه؛ دیگه حتی ما راجع بهش فکر هم نمی‌کنیم. چون خودش به‌طور اتوماتیک عمل می‌کنه.

## مکانیزم عملکرد فیلتر هوشمند یکسوساز (دیود):

این فیلتر یک فیلتر هوشمند، فیلتر هوشمند در واقع اینطوری عمل می‌کند که خودش تشخیص میدهد. اون ورودی رو که داره برای ما تنش میاره؛ خودش تشخیص میدهد. از طریق تشعشعاتی که بارِ این ورودی هست، از شعوری که سوار اون هست؛ تشخیص میدهد. چون وقایع شعور دارند، یعنی شعور وقایع سوارشون هست، این فیلتر از طریق همون شعور تشخیص میدهد که این ورودی برای ما مضره؛ یعنی شعور منفی سوارشه یا مثبت سوارشه. شعور منفی رو تشخیص میدهد و جلوش رو می‌گیره. حالا دوستان تجربه کردند و می‌دونند که در واقع اینجوریه دیگه. می‌بینید که بدون اینکه خودشون بخوان؛ جلوش گرفته می‌شه.



**حضار:** آیا ممکنه این فیلتر هوشمند مثبت (ادامه سوال در ویدیو موجود نیست).

**استاد:** تو اون مسئله، اینکه بیاد شما رو وادار کنه که تلفن بزنی یا وادار کنه تلفن نزنی؛ نه! اینها کار شبکه مثبت نیست. شبکه مثبت این فیلتری رو که الان توضیح دادیم، اینجا برای ما تو این حلقه کنترل می‌کنه؛ والسلام. اما شما می‌خواهید تلفن بزنی، می‌خواید نزنی، به مسائل زمینی مداخله نمی‌کنه؛ چون نقض اختیار می‌شه. اون چیزی که نقض اختیار بشه؛ کار شبکه مثبت نیست. شبکه مثبت به‌هیچ عنوان مداخله‌ای در امور زمینی نخواهد کرد؛ اینها کارهای زمینی. اون چیزی که مثل چشمه می‌جوشه؛ به‌خاطر اینه که یک تغییراتی در بینش‌ها رخ داده، یک اتفاقاتی افتاده، الان ما راحتیم. چون راحتیم یک سری کارهایی رو می‌تونیم انجام بدیم که قبلاً نمی‌تونستیم. یک جایی

راحت می‌شیم، به جایی مسائل پشت پرده ما آزاد می‌شه و راحت می‌شه، در نتیجه ما یک کارهایی رو می‌کنیم که قبلا با مشکلات بیشتری سراغش می‌اومدیم یا با سختی دنبالش می‌اومدیم.

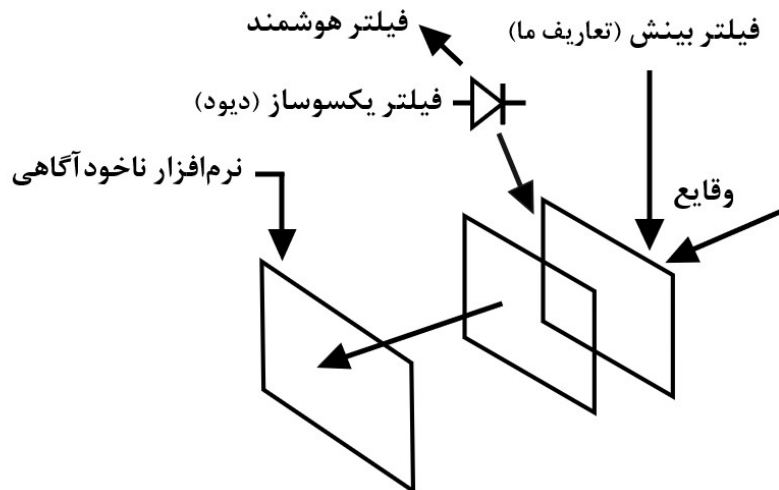
**یکی از حضار:** یعنی احتمالا یکی از چیزهاش هم این بوده که اون وابستگی رو کم می‌کنه.

**استاد:** ببینید وابستگی رو مستقیم شبکه مثبت نمیاد کم کنه. اما وقتی بینش‌ها و مسائل دیگه‌ای تغییر می‌کنه؛ ما می‌بینیم نگاه و دید ما عوض شد. یعنی به‌طور غیر مستقیم تاثیر می‌گذاره. مثلا فرض کنید که راجع به عشق صحبت کردیم و عشق به معنای اسارت رو توضیح دادیم. حالا وقتی یک سری ادراکات در خصوص بینش‌ها به‌وجود اومد، موضوع هنوز همون موضوعه، منتها قبلا توی اسارت دنبالش می‌گشتیم؛ الان تو آزادی دنبالش می‌گردیم. یعنی یک تغییرات ساختاری و بنیادی در ریشه اتفاق افتاده؛ نه اینکه شبکه مثبت بیاد بگه که الان این کار رو کن! الان برو با این آشتی کن! الان برو با اون قهر کن! اینها رو نداره ولی به‌طور غیر مستقیم تاثیر داره. وقتی یک چیزهایی در بینش‌های ما حل و فصل می‌شه، ما احساس می‌کنیم خودمون تاثیراتی روی این تصمیم‌گیری‌های خودمون گذاشتیم. مثلا قبلا روی یک مسئله‌ای مته به خشخاش می‌گذاشتیم، الان می‌بینیم که نمی‌ذاریم. قبلا یک چیزهایی برامون خیلی مهم بود؛ الان می‌بینیم اون چیزها اصلا برامون دیگه مهم نیستند. یعنی به‌طور غیر مستقیم تاثیر می‌گذاره. اون تاثیر هم اینه که این میاد نرم افزارها رو در واقع به سمت بهتری تغییر میده و بعد از اون ما می‌بینیم که عملکرد ما، تصمیم‌گیری‌های ما تغییر کرده؛ ولی تصمیم‌گیری خودمونه.

## فیلتر نرم افزار ناخودآگاهی و رابطه آن با شدت و ضعف بار دشارژ وقایع:

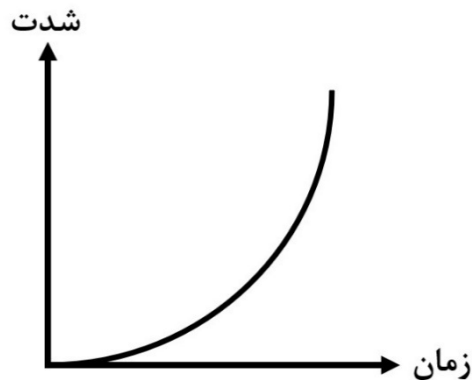
سوال: آیا با تلقین می‌شه این کار رو انجام داد؟

از جمله فیلترهای دیگه‌ای که وجود داره؛ این نرم افزار ناخودآگاهی هست.



ما نرم افزار خودآگاهی هم داریم که همون نرم افزاری‌ست که خودآگاهییم بهش. مثلاً ما می‌شینیم دو تا چهار تا می‌کنیم. می‌گیم که زنگ زده اینجوری گفته، چون اینجوری گفته، قاعده‌اش اینه که من هم بهش اونجوری بگم. این چیزی‌ست که من بهش خودآگاهی. اما ناخودآگاه ممکنه یک کسی تا یک چیزی به من بگه، من اصلاً از کوره در برم و خودم هم نمی‌دونم چرا. ولی موضوع اینه که در واقع در ناخودآگاهی، حساسیتی از قبل وجود داره که الان داره کار می‌کنه. مثلاً به عنوان مثال بیایم راجع به یک شدت و ضعفی صحبت کنیم که با همین موضوع دشارژ هم در ارتباطه.

فرضا من اگر که خدمت شما بگم که آیا باز بودن در یک تیوپ خمیر دندان، امر مهمیه؟ اینکه بیایم ببینیم که توی دستشویی در خمیر دندان بازه؛ آیا این اتفاق مهمیه؟ زمین و زمان به هم رسیده؟ یا مثلاً بیایم ببینیم که یک لنگه کفش توی خونه افتاده یک گوشه، بعد یک لنگه‌ش هم افتاده یک گوشه دیگه، یا مثلاً یک جفت جوراب افتاده اینجا، یکیش افتاده اونجا، این اتفاق مهمیه؟ دنیا به آخر رسیده؟ دنیا به آخر نرسیده! اما اگر فردا هم دوباره شما ببینید که اون کفش، حالا این‌دفعه افتاده اونجا، یک لنگش دیگه‌اش هم افتاده اینجا و پس فردا دوباره ببینید که دوباره یک لنگه کفش افتاده اینجا یا یک لنگه جوراب اینجا، یک لنگه جوراب اونجا و... چه روندی طی می‌شه؟



یک روندی طی می‌شه که یکی بر حسب زمان یکی بر حسب شدت، این چیزی که روز اول در لحظه شروع، اصلاً شدتش صفر بود، فرداش هم یک‌خرده عادی بود، پس فرداش هم باز کمی عادی بود و روزهای بعد هم به همین ترتیب، وقتی ادامه پیدا کنه، ماه دیگه شما تا ببینید در خمیر دندان بازه؛ دچار جنون می‌شید و تعادل روانی و ذهنی و اینها از دست میره مثلاً بعد از سه هفته، یک ماه. به‌خاطر اون کفشی که اصلاً اهمیتی نداشت و افتاده اونجا که افتاده دیگه. پس عواملی که در وقایع وجود داره و از این فیلترهایی که با هم بررسی کردیم می‌گذره و در اونها نقش داره؛ شامل فاکتورها و عوامل زیادی هست که یکیش اینه و بعد از یک ماه می‌بینی که مثلاً یک زوجی دم در دادسرا می‌خوان از هم جدا بشن. می‌پرسید که برای چی می‌خوان جدا بشین؟ بعد اون می‌گه در خمیر دندان بازه؛ می‌خوایم از هم جدا بشیم. شما هیچ ارتباطی بین مسائل نمی‌بینید. اگر به صحبت‌های خیلی‌ها توجه کنید، می‌بینید که دلایلی که اونا میارند؛ مثلاً برای یک جدایی کافی نیست.

## انواع آلرژی‌ها و تعریف آلرژی ذهنی:

بحث اینجاست که ما آلرژی ذهنی، آلرژی روانی، آلرژی جسمی داریم. ببینید توی بعضی از قضایا، یک واقعه به‌خودی خود، ممکنه پُتنسی (Potency، شدت اثر) و شدتش چیزی نباشه. مثلاً من از شما سوال می‌کنم که اگر یک قطره آب بخوره تو سرِ ما چی می‌شه؟

حضار: هیچی!

استاد: هیچی نمی‌شه! اما اگر هر پنج دقیقه، یک قطره آب بخوره تو سرِ ما و ذهن ما براش برنامه‌ریزی نشده باشه، برای ذهن ایجاد آلرژی می‌کنه. اون چیزی که ذهن براش

برنامه‌ریزی می‌شه؛ پذیراش هست. اون چیزی که براش برنامه‌ریزی نشده باشه؛ برای ذهن ایجاد «آلرژی ذهنی» می‌کنه. یعنی انتظار اینکه در خمیر دندون باز باشه؛ برای ذهن ما تعریف نشده. ذهن ما اینطوریه که خمیر دندون رو ببینه؛ باید حتما درش بسته باشه. وقتی جا کفشی رو می‌بینیم، حتما باید کفش‌ها منظم باشه و ... اون قانون نظم و بی‌نظمی یادتونه؟ اون قانون نظم و بی‌نظمی ذهن ما رو برنامه‌ریزی می‌کرد برای پذیرش هر واقعه‌ای. اون وقت آلرژی ذهنی پیش نمی‌اومد. یعنی در اونجا هدف ما از مطرح کردن اون بحث، برای اینجا بوده. حالا گذشته از اینکه همون مسائلی هم که اونجا باهاش برخورد کردیم؛ متوجه شدیم که چند درصد از سلامتی ما در گرو این هست که این نخ از این جیب من آویزونه یا جیبم بیرونه یا یقه کتم برگشته، یقه پیرهنم برگشته و در اونجا ارتباط سلامتی ما با نظم، مورد بررسی قرار گرفت. دیدیم که سلامتی من می‌تونه با عواملی در خارج در ارتباط قرار بگیره و اون عوامل می‌تونن سلامتی من رو به خطر بندازند. سلامتی ما باید مستقل از عوامل بیرونی باشه. علت اون بحث، تشویق به شلختگی و لاابالی‌گری و اینها نبوده، علتش این هست که اصولا هیچ چیزی از خارج نباید سلامتی ما رو به خطر بندازه. حالا وقتی که میایم اینجا می‌بینیم این برای ذهن ما تعریف نشده که هر پنج دقیقه یک قطره آب بیاد بخوره تو سر ما. چون تعریف نشده، غیر عادی تلقی می‌شه و چون غیر عادی تلقی می‌شه، خلاف قانون نظم و بی‌نظمی می‌شه؛ یعنی خارج از رویه‌نظمه و چون خارج از اون رویه‌ست، لذا از نمودار افزایش شدت در طول زمان تبعیت می‌کنه و بعد از سه، چهار ساعت یک دفعه روند رو به افزایش می‌گذاره و بعد از دو روز یک نفر رو می‌شه دیونه‌اش کنی. منظورم از یک نفر، «آدم معمولی» هست. ولی اگر که همین برنامه‌ریزی‌ها رو ما قبلا روی نرم افزارهامون داشته باشیم، به‌محض برخورد با هر شرایط غیر عادی، میره تابع قانون نظم و بی‌نظمی می‌شه و می‌گیم جهان هستی از نظم و بی‌نظمی آفریده شده؛ حالا بگذار یک لنگه کفش هم اونجوری باشه. مثل طبیعت که دیدیم وقتی می‌ریم تو طبیعت، طبیعت هیچ اصراری برای پیاده کردن نظم نداره. گفتم یک جنگل طبیعی، با یک جنگل مصنوعی خیلی فرق می‌کنه و شما بلافاصله تشخیص میدید که این جنگل طبیعی و زمانی‌که شما میرید توی یک جنگل طبیعی، از بی‌نظمیش زجر نمی‌کشید؛ بلکه لذت می‌برید. اصلا دنبال یک جایی می‌گردید که طبیعی‌تر باشه. مثلا مثال زدیم در یک خونه روستایی شما احساس راحتی می‌کنید؛ علتش رو هم شاید ندونید. فکر می‌کنیم به‌خاطر اینکه



اینجا هواش تمیزه، در حالی‌که ما در واقع تو یک خونه نشستیم و ممکنه منظره بیرون رو هم نبینیم؛ اما احساس راحتی می‌کنیم. چون در یک خونه روستایی، تلفیق نظم و بی‌نظمی شده. دیوارها و سقف و اینها آنچنان صاف و مرتب نیست و همینجوری دستشون رو زدند توی گل و مالیدند و باهاش خونه ساختند. به این علت احساس راحتی می‌کنیم؛ چون تلفیق نظم و بی‌نظمی شده توش. ولی وقتی میایم توی خونه خودمون یک‌دفعه چشمون می‌افته به جایی از این دیوار که در اون گوشه یا اون نبش، یک چند میلی متر کجی داره و می‌خوایم این رو بگیریم صافش کنیم.

## ادامه مبحث فیلتر نرم افزار ناخودآگاهی و بررسی مقوله تلقین در رابطه با کنترل دشارژ:

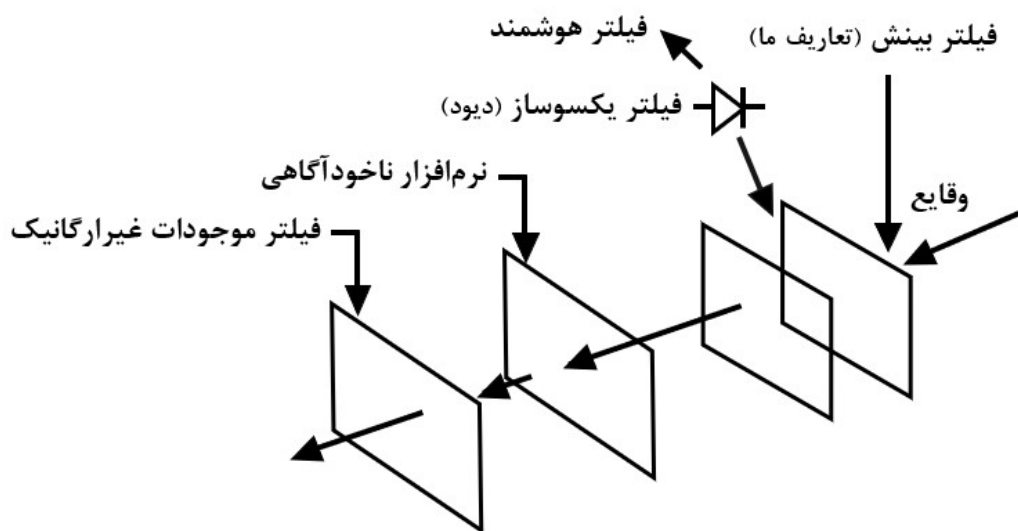
حالا وقتی به مسئله تلقین می‌رسیم، در واقع می‌خواهیم یک چیزی رو در اون نرم افزار بگنجونیم و مثلا بگیریم که همه چیز خوبه، همه چیز مرتبه، همه چیز بر وفق مراده و همه چیز عالی و این فیلتر، اجازه نده که مثلا ما هیچ چیزی رو بد ببینیم. در اینجا دو تا قضیه وجود داره. یک قضیه‌اش اینه که ما به یک ساخت و ساز تفکری و برنامه‌ریزی و تجهیزاتی رسیدیم و در یک طرف دیگه این تلقین، مثل یک فیلتریست که مثلا سبزه و می‌گه همه چیز رو به رنگ سبز ببین. فیلتر رو عوض کنیم و یک فیلتر دیگه می‌گه همه چیز رو به رنگ بنفش ببین یا همه چیز رو به رنگ دیگه‌ای ببین. نمی‌خوام بگم خیلی مطلوب نیست، ولی پیاده کردن و جایگزین کردن این فیلتر برای اینکه همه چیز رو سبز ببینیم؛ خود این کار هر کسی نیست و اصولا سهل الحصول نیست و به این سادگی نمی‌شه گنجوند. چون نفوذ در این نرم افزار ناخودآگاهی، بسیار بسیار مشکله و خیلی وقت می‌خواد. یعنی سال‌ها باید کار کنید تا یک چیز رو توش بگنجونید، در حالی‌که مشکل ما فقط سر یک موضوع نیست؛ ما با بی‌نهایت چیز سر و کار داریم. حالا بگیریم که یک چیزی رو هم به زور اون تو جا دادیم؛ بقیه رو چکار کنیم؟ ما با طیف وسیعی از مشکلات و مسائل دست به گریبانیم، حالا بگیریم در یک موردی هم ما یک تلقینی رو اونجا گنجوندیم؛ بقیه چیزها رو چکار کنیم؟ ما باید طیف وسیعی از مسائل رو حل و فصل کنیم؛ یکی، دو تا، سه تا نیست که بگیریم ما با تلقین حلش می‌کنیم. بنابراین ما به واقع نیاز داریم که یک چیزهای اساسی و اصولی و کلی رو داشته باشیم، یک مادربردهایی رو داشته باشیم، یک تعاریف اصلی و اصولا یک خنثی‌ساز اصلی داشته

باشیم و همینطور مسائل مختلفی رو بتونیم بهش بدیم که دیگه مورد به مورد نخوایم بیایم تلقین کنیم؛ تازه اون هم در صورتیه که آسون بشه این کار رو کرد. معمولا به این سادگی نیست که ما یک تلقینی رو چند بار بگیم و بعد ببینیم که رو ما پیاده شد. اینها می‌بایستی در دوران بچگی، یعنی در واقع در دوران طفولیت برنامه‌ریزی می‌شده؛ ولی برنامه‌های دیگه‌ای وارد شده.

## فیلتر موجودات غیر ارگانیک:

**حضور:** استاد اگر که ما آلودگی کالبد ذهنی داشته باشیم؛ توسط اون می‌تونیم دچار بشیم؟

**استاد:** ایشون تاثیر موجودات غیر ارگانیک رو در مسائل و دیدگاه‌های ما، حالا من کلی‌ترش می‌کنم و می‌گم در دچار ما یا خوشحالی ما و همه اینها جویا شدند.



یکی از این فیلترهایی که اینجا وجود داره، فیلتری‌ست که تحت تاثیر القائاتی هست که خارج از حوزه تصمیم‌گیری ماست؛ مثل موجودات غیر ارگانیک. الان یک نفر که آلودگی موجود غیر ارگانیک داره، یک‌دفعه می‌بینم که بیخودی داره می‌خنده، می‌بینید که نیم ساعت دیگه داره گریه می‌کنه، فردا می‌بینیش یک‌جوره، پس فردا می‌بینی یک‌جوره و همینطور که قبلا صحبت کردیم، موجودات غیر ارگانیک تاثیراتی در تغییر رفتاری، پنداری و حتی گفتاری ما می‌تونند داشته باشند. فکر می‌کنم این دیگه برای دوستان، یک مطلب جا افتاده‌ای باشه. پس در واقع زمانی‌که حوادث و وقایع دارند از فیلترها عبور می‌کنند؛



یکی از این فیلترها هم همین فیلتر موجودات غیر ارگانیک هست که نشون میده آیا ما اینجا، این تاثیر رو هم داریم یا نه. مثلا من واقعه‌ای ندیدم که الان بخوام بزمن زیر خنده؛ ولی دارم می‌خندم. یعنی در واقع این فیلتر اینجا مداخله کرده و گفته الان همه چیز رو به رنگ زرد ببین! من هم دارم زرد می‌بینم؛ اما چیز زردی در بیرون وجود نداره و این فیلتره که داره این رو به من القا می‌کنه. این موضوع تغییر رفتاری و تغییر سلیقه و تغییرات مختلف، خودش یک موضوع عجیب و غریبه که توی تشعشع دفاعی زیاد روش کار می‌کنیم و زیاد روش تاکید می‌کنیم و می‌بینیم که یک دسته از رفتارهای ما تحت تاثیر موجودات غیر ارگانیکه.

## فیلتر نرم افزار ناخودآگاهی و بخش‌های دیگر آن شامل فیلتر مادر دوم و فیلتر تداعی:

**فیلتر مادر دوم:** تو این نرم افزار ناخودآگاهی باز اگر بخوایم بیشتر بازش کنیم، یکی از این فیلترها مادر دومه که معرف حضور هست. یک درصدی از حرف‌هایی که می‌زنیم، حرف‌های خود ما نیست، حرف مادر دوم ماست؛ اونطور که قبلا هم صحبت کردیم.

آیا ما درست می‌بینیم الان؟ با این حساب می‌بینیم که نه! ما مطمئن نیستیم. یعنی مطمئن نمی‌تونیم بگیم که ما درست می‌بینیم. بنابراین خودشناسی، خودسازی ایجاب می‌کنه که ما این فیلترها رو بشناسیم. مثلا دیدید که در مورد فیلتر بینش، آیا ما بینشمون و تعاریفمون درسته؟ می‌بینیم نه! طبیعتا باید درستش کنیم. آیا این تجهیزات مثل کنترل دشارژ رو داریم؟ نداریم! باید داشته باشیم. آیا اینجا این ناخودآگاهی ما درست برنامه‌ریزی شده؟

**حضار:** استاد معذرت می‌خوام، یعنی موجودات غیر ارگانیک روی این فیلتر تاثیر می‌گذارند؟

**استاد:** نه! اون اصلا خودش یک فیلتره؛ یک عامل القا کننده است، اون عامل القا کننده، خودش می‌شه یک فیلتر. خودش می‌شه یک برنامه که داره برای ما چیزهایی رو می‌ریزه اون وسط و می‌گه الان بخند، الان گریه کن، الان متنفر باش، الان از این آدم بدت بیاد، الان به این آدم نزدیک شو.

**فیلتر تداعی:** یکی از این فیلترها تداعی است، مثلاً فرض کنید من الان از این بالا می‌افتم پایین و سرم می‌خوره زمین و درد می‌اد. در حینی که سرم درد می‌اد؛ چشمم به چهره ایشون می‌افته. این موضوع تموم می‌شه و ماجرا خاتمه پیدا می‌کنه. بعد از مدتی من یک نفر رو می‌بینم که شبیه ایشونه، به‌محض اینکه اون شخص رو می‌بینم؛ سرم درد می‌گیره. یعنی در این ناخودآگاهی بین ارتباط لحظه‌ها با هم و حوادث، یه لینک و رابطه ایجاد میشه. در اون لحظه که درد بوده، این درد و دیدن این چهره با هم لینک میشه. حتی مثلاً همون لحظه که من زمین می‌خورم، بوی ادکلن ایشون به مشامم می‌رسه، من بعداً هر موقع بوی این ادکلن یا مشابهنش به مشامم برسه، سرم درد می‌گیره و بعداً همینطور بوهای نزدیکتر به این بو برام سردرد میاره و بعد از یک مدتی بوی هر ادکلنی به مشام من برسه؛ من سردرد می‌گیرم. الان از مشکلات و مسائلی‌ست که ما داریم و شما هم حتماً باهاش برخورد می‌کنید و کسانی باهاتون این صحبت‌ها رو می‌کنند. مثلاً کسی رو داریم که میگه من هر موقع برم پارک، اینطور میشم یا مثلاً من بعد از ظهرهای یکشنبه ساعت چهار بعد از ظهر اینجوری می‌شم و... می‌بینید که حساسیت نسبت به یک ماجراهایی و مسائلی به‌وجود اومده که اصلاً هیچ منطقی بر اون حاکم نیست؛ پس اینها از کجا حاکم شده؟ از ارتباط وقایع و همزمانی وقایع با همدیگه.

**حضار:** استاد ببخشید نقش اعتقادات و باورها، مثلاً بعد هر خنده گریه‌ست، یا هر چی فکر کنیم همون می‌شه، اینها تو کدوم یکی هست؟

**استاد:** ما اینجا چند تا فیلتر دیگه رو هم تعریف کنیم.

**حضار:** ربط اینها با دشارژ چیه؟

**استاد:** الان خدمتتون می‌گم در پایان. می‌خوام اینها رو نتیجه‌اش رو بگیرم براتون که پاسخ اینجا هم باشه و پاسخ کلی باشه.

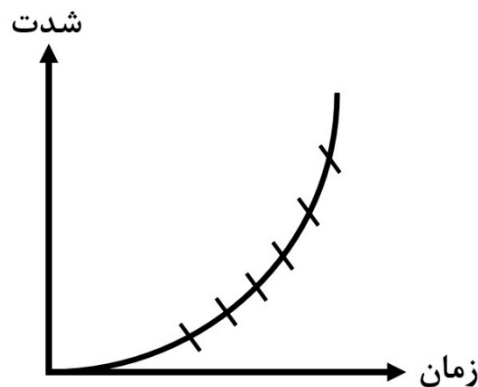
می‌بینیم که فیلترهای مختلفی وجود داره. نقش ناخودآگاهی رو بررسی کردیم و دیدیم که توش حتی بیماری هم برنامه‌ریزی شده بود که مثلاً اگر عرق داشته باشی و باد کولر بهت بخوره؛ آنگاه، سرما می‌خوری. همون ماجرای که صحبت کردیم.

وقتی که بخندی، پشت سرش باید آماده گریه باشی؛ اونها یک صحبت‌های دیگه بوده. مثل إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا بعد از هر سختی، آسونی هست و بعد از هر آسونی ممکنه سختی باشه. این قانونه، قانون فواره‌ست. می‌خواد بگه ممکنه بپاد، یعنی آماده باش، فکر نکن حالا این خنده و این شادی دیگه تا ابد الدهر ادامه داره. البته شاید اینجوری باشه، من نمی‌دونم منظور گذشتگان از این صحبت‌ها چی بوده، دقیقا چه لفظ‌هایی رو به‌کار بردند ولی شاید منظور اونها همین بوده که آماده باشید؛ این در همیشه روی یک پاشنه نمی‌چرخه. با این اصطلاحات قشنگی که بوده؛ به این مسائل اشاره کردند. بنابراین داری میری بالا، ممکنه بیای پایین؛ حواست رو جمع کن! البته منظور این نیست که باید یک کاری کنی که سقوط نکنی. اون که به هر حال کاری‌ست که عقل می‌کنه و همیشه هم همه کارها رو می‌کنه. ولی می‌خواد به ما بگه که انتظارش رو داشته باشید، آماده‌اش باشید. اگر آماده‌اش نباشید؛ یک شوک ثانویه هم از این طریق وارد می‌شه.

بنابراین ببینید که فیلترهای مختلفی وجود داره و به همین دلیل افراد مختلف در مقابل حوادث یکسان واکنش‌های مختلف نشون میدن. واقعه برای همه یک چیزه، ولی بی‌نهایت واکنش داریم؛ چون که این وقایع از فیلترهای متعددی عبور می‌کنه و هر کدوم از ما در هر کدوم از این فیلترها یک سری برنامه‌های اختصاصی داریم و نتیجه نهایی قضیه کاملا متفاوته.

**نتیجه:** نتیجه‌ای که از این بحث بخوایم بگیریم، اینه که انسان می‌تونه به‌گونه‌ای عمل کنه که بهترین راندمان رو از این فیلتراسیون داشته باشه و خصوصا یکی از بهترین چیزهایی که می‌تونه روی این مجموعه تاثیر بگذاره؛ خنثی کردن بار منفی‌شون هست. در این رابطه شما می‌بینید دو نفر در مقابل یک واقعه، یک حرف واکنش‌های متفاوتی دارند. دو نفر یک حرفی رو می‌شنوند، یعنی یه نفر به دو نفر مقابلش یک حرفی رو می‌زنه، یکی به شدت ناراحت می‌شه؛ یکی اصلا عین خیالش نمیاد. پس ببینید که هم میشه این فیلترها به‌گونه‌ای برنامه‌ریزی بشه که ما حداقل ضربه رو بخوریم و هم میشه حداکثر ضربه به ما وارد بشه. اهمیت قضیه این هست و به همین دلیل در انسان‌شناسی، در خودشناسی، در شناخت کیفی وجود، انقدر اهمیت پیدا می‌کنه که ما این فیلتراسیون رو بشناسیم و براش برنامه‌ریزی داشته باشیم و نمونه‌اش هم، همین مسئله پُتنسی و شدت در ماجرای مثال جوراب و خمیر دندان هست که در واقع زندگی انسان

عمیقا دستخوش تغییر و تحولاتی‌ست که اون وقایع به‌خودی خود ارزش آنچنانی نداشتند و ندارند.



ولی عدم آمادگی ما تو برنامه‌های فیلتری‌مون باعث شده که از کاه کوه ساخته میشه. یعنی یک کاه بعد از یک مدت واقعا تبدیل می‌شه به یک کوه و آلرژی ذهنی ایجاد می‌کنه، به دنبال آلرژی ذهنی، آلرژی روانی ایجاد می‌شه؛ آلرژی روانی در واقع می‌خواد به همون آلرژی ذهنی پاسخ احساسی بده. اول ذهنیت بود، یعنی باز بودن این در خمیر دندان ذهنیته؛ ولی بعد روان رو هم درگیر می‌کنه. یعنی تا ما اون صحنه رو ببینیم، اگر حالمون کاملا هم خوب بود؛ با دیدن اون یک‌دفعه احساسمون کاملا منفی می‌شه و روانمون درگیری منفی پیدا می‌کنه.

## طرز تفکر سیاه و سفید یا تفکر صفر و یک- توضیحات تکمیلی مبحث آلرژی ذهنی:

**حاضر:** با این صحبت‌هایی که شما فرمودید، یه چیزهایی که از قبل تو ذهن ما ارزش بوده؛ الان دقیقا می‌شه ضد ارزش. یعنی همیشه یک آدم منضبط رو بسیار بهش اهمیت میدن.

**استاد:** سوال ایشون این بود که با این حساب، خیلی از ارزش‌ها تبدیل به ضد ارزش می‌شه. اون چیزهایی که قبلا در ذهن ما بودند و به‌عنوان ارزش شناخته می‌شدند؛ حالا تبدیل می‌شه به ضد ارزش. مثلا قبلا ما می‌گفتیم فردی منضبطه و براش ارزشی قائل بودیم، حالا می‌بینیم که نه! این فقط به خودش فشار آورده بوده. البته این بخش آخر رو من اضافه کردم. خلاصه کلام این مقوله و انتهای سوال این هست که این فیلتراسیون قراره در واقع تا چه حدی روی این مسئله تغییر ایجاد کنه.

یکی از مشکلات این فیلتراسیون در بینش، تفکر صفر و یک هست، تفکر هیچ و همه چیز، تفکر سفید و سیاه هست. این تفکر که البته الان هم تفکری‌ست که دیگه فازی لاجیک جاش رو گرفته. حتی در علم و کامپیوتر و همه این چیزها، تفکر صفر و یک دیگه منسوخ شد و خیلی قدیمی‌ست. اما منظورم این بود که مثلاً ما وقتی در مورد قانون نظم و بی‌نظمی صحبت می‌کنیم، ببینید موضوع صحبت چیه. وقتی ما می‌گیم باید به‌گونه‌ای زندگی کنیم که سلامتی‌مون فدای نظم نشه؛ شما می‌تونید بگید نخیر باید بشه! سوال اینه که باید بشه یا نباید بشه؟

**حضار:** نباید بشه.

**استاد:** نباید بشه! پس ما باید به‌گونه‌ای با نظم و بی‌نظمی بازی کنیم که سلامتی‌مون فدای مسئله نظم و بی‌نظمی نشه. آیا این به اون منزله‌ست که یعنی باید شلخته بشیم؟

**حضار:** نه!

**استاد:** یعنی باید لاابالی بشیم؟ یعنی باید ارزش‌ها تبدیل به ضد ارزش بشه؟ یعنی آدم منضبط دیگه ارزشی نداره؟ این تفکر صفر و یکه. تفکر اینه که ما اینورش رو می‌گیریم؛ اونورش از دست میره. یا اینوریم یا اونوریم. حالا نمونه این تفکرات رو متأسفانه ما توی مسئله خودمون بسیار زیاد داریم؛ تو همه موارد هم داریم. به‌عنوان مثال، فرض کنید که ما می‌گیم ایاک نستعین، می‌گیم فاستقیموا الیه و تاکید در اجتناب از من دون الله رو می‌گیم، فردا می‌بینیم یکی می‌گه که پس با این حساب ما با ائمه کاری نداریم. اصلاً حرف ما، صحبت ما، این دستور قرآنی‌ست. ببینید برداشتی که اون فرد می‌کنه از این مقوله چقدر متفاوت. ما گفتیم دستور ایاک نستعین، این یک تعریف داره؛ اون یک تعریف داره. طرف می‌گه که چون شما می‌گی فاستقیموا الیه، ایاک نستعین پس منظور اینه که با ائمه کاری نداریم. در حالی‌که مسئله این نیست یا مثلاً خیلی از صحبت‌هایی که می‌کنیم، می‌بینیم یک نتیجه صفر و یکی ازش گرفته می‌شه که اصلاً منظور ما اون نبوده.

اینجا در این مورد، دو تا حالت داره. یا می‌گیم که باید سلامتی‌مون رو فدای نظم کنیم که هیچ کدوممون این رو قبول نداریم. اصلاً کی قبول داره که حتی یک درصد، حتی

یک هزارم درصد، ما جونمون رو بگذاریم روی نظم؟ کی قبول داره که همچین کاری کنه؟ هیچ‌کس! حالا پس یک مسئله پیش میاد، می‌گیم حالا که قبول نداریم؛ پس چکار باید بکنیم؟ وقتی میایم در میدان عمل، می‌بینیم که ما که نظم صد درصد رو نمی‌تونیم پیاده کنیم، سلامتی‌مون رو هم که نمی‌خوایم به خطر بیندازیم؛ بنابراین یک ضربی از بی‌نظمی رو مجبور می‌شیم که بپذیریم. مجبور می‌شیم بیایم و در دیدگاه‌هامون تغییر ایجاد کنیم و مثلاً بگیم که باز بودن در یک خمیر دندان امکانش هست. نمی‌گیم باز باشه؛ اما انتظارش رو داریم و برنامه‌ریزی شدیم براش. اگر برنامه‌ریزی براش نشدیم؛ انتظار آلرژی ذهنی رو داشته باشیم. اگر براش آماده شده باشیم، وقتی با این موضوع برخورد می‌کنیم، می‌گیم این یکی از اون موارد بی‌نظمی‌ست که من نتونستم کنترلش کنم، ولی سلامتی‌ام رو هم براش به خطر نمی‌اندازم؛ بذار باز باشه. یعنی دیگه این نهایتشه دیگه. دیگه نهایت این هست که بگیم اصلاً این خمیر دندان در نمی‌خواد، اصلاً خودمون درش رو می‌اندازیم دور؛ تموم شد! بهتر از این هست که ما قلبمون رو بگذاریم روی این کار. می‌دونید در این زمینه آمار نیست، اگر آمار باشه، مخصوصاً خانم‌ها شاید ده درصد سلامتی قلبشون رو گذاشتند روی همین جابجایی‌ها و مسائل این‌چنینی و آخرش هم راه به جایی هم نبردید. اگر برده بودید که می‌گفتیم به هر حال نتیجه‌ای داشته. آقایون هم وسواس‌های خاص خودشون رو دارند.

**حضور:** ندارند.

**استاد:** چرا دارند! اگر می‌گید ندارند، بریم یک سر به ICU، CCU اینها بزنیم تا ببینیم که آقایون در اونجا بیشتر هستند یا خانم‌ها. آمار آقایون اونجا بیشتره و نشون میده که آقایون یک جای دیگه وسواس دارند. وسواس اونها در مسئله نظم، در یک جای دیگه‌ست؛ مثلاً تو کاره. مثلاً می‌خوان این بیزینس سر این زمان انجام بشه و همه حساب‌ها و کتاب‌ها طبق برنامه‌ریزی پیش بره. وقتی نمی‌شه، مثل همون جابجایی هست که تو کار برای خانم پیش میاد. برای آقایون هم وقتی اون کار انجام نمی‌شه، نظم و بی‌نظمیه اونجا به هم خورده. حالا بریم ببینیم که آمار تلفات قلبی آقایون بیشتره یا خانم‌ها بیشتره، کدوم بیشتره؟

**حضور:** آقایون.



**استاد:** آقایون بیشتره. یک خانم می‌خواد که یک لیوان تو خونه جابجا نشه، یک آقا می‌خواد کارش سر موقعی که می‌خواد، انجام بشه و بعد هم جیرینگی مثلا اون چیزها رو هم بشمارن بدن دستش؛ نمی‌شه. در واقع هر دو گروه دارند یک‌جوری درگیری بیخودی ایجاد می‌کنند یا اگر با اصطلاحات بچه‌ها بگیم؛ جرزنی می‌کنند. یک‌جوری با این مسائل درگیر هستند و هر دو گروه سلامتی‌شون در خطر.

یکی از چیزهایی که ما رو از پا می‌اندازه؛ آلرژی. ما ارتباط بین آلرژی جسمی و آلرژی روانی و ذهنی رو الان نمی‌تونیم نشون بدیم؛ ولی امیدواریم در آینده با تحقیقات نشون بدیم. افرادی که آلرژی‌های جسمی دارند، به دنبال آلرژی روانی و قبل از اون آلرژی ذهنی هست و ما اینها رو به‌گونه‌ای مرتبط می‌دونیم؛ یعنی جزء عواملی می‌دونیم که شعور سلولی رو مختل می‌کنه. یک‌جورهایی ملموس اگر که بریم تحقیقات آماری دقیقی داشته باشیم، شاید به این نتیجه برسیم که گذشته از بخشی از آلرژی‌ها که آلرژی‌ها شیمیایی هستند و خود اون عنصر شیمیایی ایجاد تحریک می‌کنه، بخشی از آلرژی‌ها، به‌خاطر وجود عناصر شیمیایی و بیرونی نیستند؛ بلکه انتقال پیدا کرده. یعنی آلرژی ذهنی و به‌دنبالش آلرژی روانی و بعد آلرژی جسمی ایجاد شده. اینها رو اگر بخواهیم در کنترل داشته باشیم؛ مجبوریم یک همچین قضایایی رو دنبال کنیم.

ما که خودمون اعتقاد داریم که این مطالب باید نهادینه بشه، همه صحبت‌هامون هم همین قضیه‌ست که در دنیای عرفان پند و نصیحت و اینها نیست. مثلا من یک مثال بزنم، در مورد بینش‌هایی که ترم قبل با هم صحبت کردیم، چند تا از دوستان احساس کردند که اصلا این موضوع با وجودشون کاملا آشنا و عجین هست؛ یعنی با دریافت آگاهی و اینها همراه شد و نهادینه شد؟ ممنون. ببینید این مسئله‌ست، در دنیای عرفان، برای خالی نبودن عریضه صحبت‌ها می‌شه ولی در نهایت باید نهادینه بشه، با پند و نصیحت و اینها نیست؛ چون آدم یادش میره و فراموش می‌کنه. بعد هم وقتی می‌خوای این رو اجرا کنی؛ اون یکی از دستت رفته. می‌خوای اون رو اجرا کنی؛ این از دستت رفته. در این‌صورت شما همه‌اش باید یک کتاب آیین نامه تو دستتون باشه که اینجا الان تو قانون مسیر و مقصدی یا الان تشخیص بده حق با کیه یا... نمی‌شه! اینها باید نهادینه بشه. عوامل من ضد کمالی که هستند، نقششون اینه که یک کاری کنند که ما رو از مرحله‌ای پرتمون کنند. مثل اینکه من الان دارم شما رو نگاه می‌کنم، اون هی می‌گه یک



نگاه اونجا بنداز! یک نگاه اونجا بنداز! در واقع من از اون مسئله غافل می‌شم؛ موضوع از دستمون در میره بیرون.

**حضار:** در جنوب، بعضی از کسانی که می‌جنگند یک دعا‌هایی هست که می‌بندند، تیر عمل نمی‌کنه. بعد خشاب رو یک کاریش می‌کنند و خلاصه بعد دیگه اون تیر اثر می‌کنه. این رو می‌تونید در این مورد توضیح بدید؟

**استاد:** بله، ببینید اینها رو شما کلا در قالب طلسم ببینید که شرط جاری شدن داره. شرایط جاری شدن هر طلسمی رو مشخص کردند و قرار گذاشتند با شبکه منفی که اگر این کار و این کار این شد؛ آنگاه این جاری باشه. حالا در مورد این طلسم تیر بند، یکی از بخش‌های اجراش این هست که باید پای نجاستی در میون باشه. هر چند که این نجاست، ربطی به اون مسئله نداره، ولی در واقع اینجا این طلسم و اون مسئله چیزهایی که جاری می‌شه؛ شرط جاری شدنش اون قضیه‌ست.

## مبحث پاکی و نجاست - غسل، خاتمه بخشیدن به تداخلات تشعشعاتی و فرکانسی و حوزه‌ای:

بنابراین در بحثی مثل تعریف گناه و ثواب، اونچه که به سمت کماله، ثواب و اونی که به سمت ضد کماله گناهه. وقتی موضوع به همچین موردی می‌رسه، مسئله‌ای که هست اینه که:

- در یک جا جنبه بهداشت داره. مثلاً فرض کنید که گفته شده که آب دهان سگ نجسه. در این موضوع، عمدتاً جنبه بهداشتی مسئله ملاک هست که حالا مثلاً در قدیم گفتند که هفت بار با خاک شسته بشه. پس یک زمانی بحث این قضیه بهداشت هست.
- یک زمانی هم بحث منفی بودن اون مسئله‌ست. مثلاً در بحث **إِنَّ الْخَمْرَ وَالْمَيْسِرَ**، موضوع نجس بودن قمار و شراب و **مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ** بودنش مطرح می‌شه که این مسئله، در واقع قباحه موضوعی رو می‌خواد برسونه. ممکنه در وهله اول صرفاً بحث بهداشتیش نباشه؛ قباحه کلی‌اش رو می‌خواد بگه.
- در یک جاهایی هست که بحث تشعشعاتی و شعوری مسئله هست. مثلاً فرض کنید در یک مواردی ما تداخل تشعشعاتی داریم.

تداخل‌های فرکانسی داریم، این تداخلات تشعشعاتی و فرکانسی که مد نظر شما هم بیشتر این مطلب هست که به‌دنبالش صحبت از غسل می‌شه. غسل در واقع می‌خواد بیاد به تداخلات فرکانسی خاتمه بده؛ تداخلاتی مثل حوزه‌های پولاریتی تو هم رفته. تداخلات، یکی از راههای سرایت بیماری در همون حوزه، بدون حفاظ بودن هست. خیلی‌ها که کارهای درمانی در شاخه‌های مختلف می‌کنند، در معرض بیماری قرار می‌گیرند؛ چون در معرض اون تشعشعات قرار می‌گیرند. موضوع سر این مسئله‌ست و برای خاتمه دادن به این تداخل تشعشعاتی و فرکانسی و حوزه‌ای هست. یعنی در واقع بیشتر در رابطه با تداخلات حوزه پولاریتی یا حوزه‌هایی که به اون صورت شناخته شده نیست؛ این غسل میاد و خاتمه‌ای بر این قضیه میده. وگرنه اینجا دیگه شاید خیلی از اون مسائلی که قبلا صحبتش رو کردیم، مثل قباحت و اینها اینجا اصلا مطرح نیست؛ فقط می‌خواد بیاد و یک خاتمه بده.

تداخلات تشعشعاتی  
تداخلات فرکانسی  
تداخلات حوزه‌ای (مثل پلاریتی)

← **غسل** خاتمه بخشیدن به

چندین موضوع رو ما از همین بحث پاک و نجس بودن می‌تونیم داشته باشیم که هیچ‌کدوم به‌خودی خود مطلق نیست، یک معنای مطلق نیست؛ به‌صورت نسبی هشدار می‌خواد بده. یعنی هشدارهایی‌ست که به‌صورت نسبی می‌خواد تذکرش داده بشه و به‌دنبال اون، با یک سری کارهایی، با یک سری مسائلی دنبال بشه. تو این بحث اگر بخوایم بیایم راجع به مثلاً خون صحبت کنیم یا موضع راجع به خیلی از مسائل دیگه عنوان بشه، شاید درایتی بوده که یکی از بخش‌هایی که می‌تونه آلوده باشه؛ بحث خون هست. حالا اینکه این درایت از کجا بوده و چطور بوده؛ ولی الان دیگه می‌دونیم چقدر بحث خون مسئله مهمی هست. البته در اون زمان‌ها و اون دوران، انقدر مهم نبوده و اینطور نبوده که هیأتیت‌ها و مسائل مختلفی باشه ولی به هر حال در این خصوص این هشدار داده شده. این هشدار رو متوجه شدند هم در مورد خون، در مورد ادرار و در مورد این چیزها که فرضاً توی دستورالعمل‌ها به‌عنوان نجاسات از اون‌ها اسم

برده شده، بدون اینکه در اون زمان‌ها پشتیبانی علمی خاصی داشته باشه؛ ولی الان دیگه می‌دونیم که همه اینها پشتیبانی علمی داره.

### معنای ریاضت و مردود بودن آن از نقطه‌نظر عرفان حلقه:

**حضار:** ببخشید من یک موقع‌هایی که راجع به صحبت‌های شما فکر می‌کنم، حالا اون چیزی که شما می‌فرمایید آگاهی، دنباله اون صحبت‌های شما یک چیزهایی تو ذهن من میاد. منتها به خودم اجازه نمیدم که فکر کنم اینها آگاهی هستند. می‌گم من هنوز در اون مرحله و به اون شأن نرسیدم.

**استاد:** یکی از ترفندهای شبکه منفی این هست که ممکنه به هر کسی بگه که تو هنوز به اون شأن نرسیدی، در این حد نیستی، هنوز لیاقت نداری و از این صحبت‌ها. در حالی‌که اینطوری نیست! شما اونچه رو که بهش می‌رسید؛ مکتوب کنید. بعد مثبت و منفیش رو جدا کنید که کدوم از شبکه مثبت، کدوم از شبکه منفیه و اصولا هر چه هست، یک ارزیابی روش انجام بدید؛ اون وقت معلوم می‌شه. ترفند شیطان این هست که می‌گه شما هنوز اینطور نشدید و اونطور نشدید و در واقع از این طریق، میاد و این قضیه رو قطع می‌کنه.

**حضار:** چون من شما رو می‌بینم و فکر می‌کنم که مثلا تا من به پای شما برسم، شاید سالها باید ریاضت بکشم. برای همین تصور می‌کنم که اصلا اینطوری نیست.

**استاد:** اولاً این محبت شماست، بنده خودم رو اصلا در این حدی که شما می‌فرمایید نمی‌بینم و بعد هم می‌دونید که ما ریاضت رو هم قبول نداریم.

اصولا ریاضت یعنی تمرین، ولی در اصطلاحات عامه، به معنای سختی کشیدن و بیچارگی کشیدن هست. اگر به این معنا باشه؛ این مردوده. اگر ریاضت به معنای دنبال کردن، ما الان داریم به‌نوعی مشق می‌کنیم، به‌نوعی مثل کار ریاضیه، ریاضی همون تمرین کردنه؛ به‌عبارتی داریم با هم تمرین می‌کنیم. یعنی در واقع یه جورایی مثل یک ورزش می‌مونه که دست و پنجه نرم کردن و این چیزهاست و الان این کارها داره صورت می‌گیره.

در اصطلاح عامه = سختی کشیدن ← از دیدگاه عرفان حلقه مردود است.

## معنای ریاضت

در عرفان حلقه = تمرین و دنبال کردن

### لزوم آنالیز آگاهی‌های دریافتی و تفکیک بخش مثبت و منفی آنها:

یک موضوعی هست که ما اعتقاد داریم که خصوصا برای نسل بعدیمون و از حالا به بعد باید گام‌های بسیار فراخ‌تر و بلندتری برداشته بشه و داریم این کار رو می‌کنیم. قرار نیست فکر کنیم که هر کدوم از ما دیگه آخر قضیه هستیم؛ نه! افراد باید بیان و مخصوصا نسل جدید از ما بگذرند و ماها رو پشت سر بگذارند.

چون ما در شرایطی به این قضایا رسیدیم که نسل گذشته‌مون چیزی رو تحویل ما ندادند و تازه نرم افزارهامون هم قفل بود. ولی به هر حال از حالا به بعد این نسل بعدی می‌تونند طور دیگه‌ای فکر کنند، می‌تونند مسائل رو جور دیگه‌ای دنبال کنند و نقصان‌های ما رو جبران کنند. اینجوری باید به مسئله نگاه کنیم، اگر قرار باشه که ما همدیگه رو نگاه کنیم و بعد بگیم که من از اون پایین‌ترم، من از این کمترم، من به این نمی‌رسم؛ این کار اصلا درست در نمیاد و توی این چارچوب همچین صحبتی نیست و نخواهد بود. بنابراین اونچه رو که پیدا می‌کنید، با شجاعت بنویسید، بعد پردازش کنید، باید پردازش حتما بشه و اطلاعات شبکه منفی و مثبت جدا بشه و بعد این تبحر برای شما ایجاد می‌شه. تبحر اینکه بتونید آنالیز کنید، بتونید اطلاعات درست و غلط رو تفکیک کنید. البته همه‌اش درسته، یعنی تمام این اطلاعات به درد می‌خوره، اطلاعات شبکه منفی هم اگر بیاد؛ به درد می‌خوره. ولی باید آنالیز کنیم، تفکیک کنیم که کدوم مثبت، کدوم منفیه و از هر کدوم چه‌جوری میشه استفاده کرد. این مثال رو بارها گفتیم اولین درس رو کی به ما داده؟

حضار: شیطان.

استاد: شیطان، اولین معلم ما بوده و «گفته انا خیر منه»، من از او بهترم. ما این درس رو از شیطان گرفتیم و حالا سعی می‌کنیم که ما هم همون حرف رو نزنیم. یعنی در واقع این درس رو از شیطان گرفتیم و داریم بدلش رو می‌زنیم. اونی که اون به ما یاد داد؛

یعنی منظور این بود که این محور اصلیه. حالا ادب از که آموختی؟ از بی‌ادبان. ما از بی‌ادبان می‌تونیم ادب یاد بگیریم. لذا ما می‌تونیم با تمرین و کار، از این قابلیتِ پردازشگری استفاده کنیم و در اون تبحر پیدا کنیم، خیلی اهمیت داره، خیلی مسئله مهمه.

### تفاوت حدس زدن و پیش‌بینی کردن با دریافت آگاهی منفی:

**حضار:** من می‌خوام ببینم هر حدسی که ما می‌زنیم؛ منفی محسوب میشه؟ یعنی مغز ما کلا اجازه هیچ‌گونه حدس زدن در مورد اینکه آیا این اینجوری می‌شه یا اونجوری میشه؟ نداره؟ مثلا اگر من حدس می‌زنم که در آینده اینطوری می‌شه، این دقیقا فقط همون موجود غیر ارگانیکه که به من اطلاع می‌رسونه؟

**استاد:** نخیر! یکی از سی، چهل نوع عقلی که ما در ماجرای نفس بهش تجهیز هستیم، یکی‌اش عقل حدسی هست که انسان می‌تونه حدس بزنه. البته حدس دیمی هم داریم که طرف یک چیزی می‌پروونه؛ منظورم این نیست. منظور یک حدسی هست که مثلا شما طراح هستید و دارید یک ساختمان می‌سازید. از شما می‌پرسند که فکر می‌کنید این ساختمان کی تموم بشه؟ شما حدس می‌زنید. چه‌جوری حدس می‌زنید؟

**حضار:** بر اساس تجربه.

**استاد:** اگر تجربه قبلی نداشته باشید چی؟

**حضار:** محاسبه.

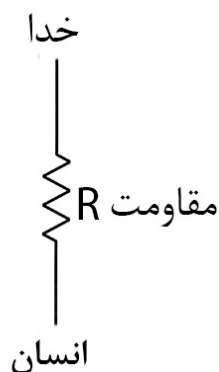
**استاد:** محاسبه مشخصی نداره، کلا همینجوری مجبور می‌شید که برآوردهایی انجام بدید که این خودش یک‌جور عقله، یک‌جور نرم افزاره. مثلا می‌گن که مسابقه فلان جا با فلان جا نتیجه‌اش چی می‌شه؟ شما حدس می‌زنید. حدسی که دیمی نباشه، بر اساس سابقه این دو تا تیم، تجارب دو تا تیم، افراد، مسائل مختلف، هر چقدر کارشناس‌تر باشه؛ پیش‌بینی درست‌تره. بعضی از کارشناس‌ها، همین پیش‌بینی رو می‌کنند، از شبکه منفی هم چیزی نگرفتند؛ حدسشون هم درسته. چرا؟ چون بر مبنای کار کارشناسی عقله. یک کار عقلانی نرم افزاری خاصیه که تو برنامه نفس با اون برخورد می‌کنیم و در اونجا شما می‌بینید که این یک عقله.

پس یک حالت پیدا می‌کنه که راندوم و دیمی‌ست.

در یک حالت، شما نسبت به یک مسئله‌ای دیدی دارید و حدس می‌زنید.

یک موقع حس ششمه. یک موقع اطلاع و داشتن یک آگاهی هست که شما اسمش رو می‌گذارید حس ششم. حالا اسمش رو بگذارید حس مثلاً صدم، بگذارید هر چی ولی شما یک آگاهی دارید و این آگاهی تو دستتونه. می‌دونید که مسابقه این تیم با اون تیم نتیجه‌اش چی می‌شه. یعنی شما محاسبه ذهنی نکردید، هیچ دیدی هم از مسئله ندارید ولی یک آگاهی دارید. باید ببینیم که این کدوم حالته؛ در واقع خودتون باید ببینید که این کدومشه. حالا فرقی نمی‌کنه یک موقع می‌بینید که برای اینکه ما خوشمون بیاد و جذب بشیم روی یک کیس خاصی به ما آگاهی می‌دند. مثل اینکه کی چه وقت می‌میره، یا شفا پیدا می‌کنه یا نمی‌کنه. ما رو زوم میدن روی یک موضوع خاصی و بعد که ما خوشمون اومد؛ این گسترده‌تر می‌شه و بعد می‌بینیم که این آگاهی هم اومد، این هم شد و اون هم شد. موضوع سر اینجاست که ما قبول کنیم که این یک آگاهی. آگاهی‌ش از کجا میاد؟ این رو بایستی در واقع در انتها بهش برسیم.

در بحث دعا و ادعونی، در بحث‌های خودمون هم گفتیم که پشتش بایست اشتیاق باشه. قانونش رو اگر خاطرتون باشه، توضیح دادیم که رابطه انسان و خدا یک مقاومت R رو داره. بنابراین بستگی به این داره که این موضوع از دل برمیاد یا زبانی هست؟ اشتیاق پشتشه یا مضطر شدن پشتشه و به هر حال این قوانین خاص خودش رو داره.



**حضار:** خیلی‌ها بودند که دوست داشتند اون شخص زنده بمونه.

**استاد:** به این موضوع که دوست داشتند زنده بمونه بستگی نداره. همه دوست دارند زنده بمونند؛ اما در همون شرایط نمی‌تونند مضطر بشن. در همون شرایط نمی‌تونند



اون اشتیاقی رو که می‌گیم؛ داشته باشند. دوست دارند زنده بموندن ولی نمی‌دونند چطوری باید مشتاق بشن؛ چون راه و تکنیک نداره. اون مشتاق شدن، ماحصل مانورهای بوده که روی پله عشق می‌بایستی قبلا داشته باشه و دستش بیاد که اصولا چارچوب ذوق چیه، چارچوب شوق چیه؟

**حضار:** یا مثلا دیدن مراسم مرگ یک شخصی رو. من یک‌دفعه چنین چیزی رو دیدم و فهمیدم حتی چه ساعتی فوت کرده.

**استاد:** ببینید من عرض کردم خدمتون که این اطلاعات، اطلاعاتی‌ست که شبکه مثبت نمی‌ده. حالا از هر جایی گرفتیم؛ از شبکه مثبت نگرفتیم. شبکه مثبت کارش این نیست که به من بگه فلان شخص کی مرده یا کی می‌میره. کارش این نیست؛ این به درد نمی‌خوره. کارش اینه که به من، به شما، به ما، دو کلمه بده که این به درد کمالمون بخوره؛ این کار شبکه مثبت. وظیفش اینه، نه اینکه فرضا تیم کجا می‌بره یا چه کسی کی می‌میره، اصلا می‌میره یا نمی‌میره. بالاخره یک روزی می‌میره.

**حضار:** ببخشید استاد ممکنه مثلا شبکه منفی یک اطلاعاتی رو بده راجع به مرگ و زندگی کسی و بعد بگه این رو به مردم عنوان نکن فقط خودت بدون؟ یعنی می‌گن اجازه نداری به کسی بگی؛ ولی دقیقا هم اتفاق می‌افته.

**استاد:** اونی که می‌گن فقط برای خودت، این به احتمال ۹۹/۹۹ % از شبکه منفیه. چون می‌دونند که اگر بگی؛ دیر یا زود متوجه می‌شی یا متوجه می‌کنند که این مال شبکه مثبت نیست. یعنی شبکه مثبت احتکار نداره. آگاهی‌های شبکه مثبت احتکار شدنی نیست؛ مگر اینکه زمانش نرسیده باشه. مثل اینکه فرض کنید الان یکی از در بیاد و بگه که من ارتباط‌های دوره هشت رو می‌خوام بگیرم. می‌گیم که نمی‌شه! حالا اون می‌گه که احتکار کردید؟ می‌گیم نه! احتکار نکردیم، باید این مراتب و مراحل طی بشه. به نفع خودته وگرنه بهم می‌ریزی، اینجوری میشی، اونجوری میشی. ولی اصلا به‌طور کلی احتکار در شبکه مثبت نداریم که مثلا به ما بگن این رو نگو! اینجوری نداریم. اطلاعات، آگاهی مال عامه.



**حضار:** ببخشید استاد، من دختری رو می‌شناختم که سیزده سالش بود. این می‌دونست که مردم کی می‌میرند کی عمرشون تموم می‌شه. یا اینکه وقتی به چراغ نگاه می‌کرد، هر لامپی رو که خونه خودشون نگاه می‌کرد؛ این لامپه می‌سوخت.

**استاد:** موجودات غیر ارگانیک. تشعشع دفاعی اگر داده می‌شد؛ اون لامپ‌ها نمی‌سوخت و ایشون هم اذیت نمی‌شد. چون با مقوله خوبی برخورد نکرده. شما حسابش رو بکنید که ما قرار بود هر کی رو که می‌بینیم، ببینیم کی می‌میره؛ می‌دونید چقدر وحشتناک بود؟ این چیز جالبی نیست، ولی ممکنه چون دور طرف رو می‌گیرند و مدام بهش می‌گن که بگو! بگو! اون کی می‌میره و اینها، این خوشش میاد و به‌عنوان یک قدرت تلقی می‌شه، انسان ازش خوشش میاد.

### تعریف بهشت نقد و دلایل وجود بهشت نقد در این مقطع:

بریم سر یک بحثی روی بهشت نقد، ببینید به یک اشعاری از عرفامون برخورد می‌کنیم، به‌عنوان مثال می‌گه:

من که امروزم بهشت نقد حاصل می‌شود  
وعده فردای زاهد را چرا باور کنم؟

یا

این نقد بگیر و دست از آن نسبیۀ بدار  
کآواز دهل شنیدن از دور خوش است

یا

اینجا ز می لعل بهشتی می‌ساز  
کانجا که بهشت است رسی یا نرسی

«می لعل» چیه؟ آگاهی. اینجا از آگاهی یک بهشتی می‌تونی درست کنی، حالا ببینیم که منظور از بهشت نقد چیه؟ عارف به یک فرمولی دسترسی پیدا کرده؛ یک فرمول جادویی. این فرمول جادویی هر جایی به‌کار برده بشه؛ بهشت نقد ساخته می‌شه. اولاً دنیا رو تعریف کنیم:

## دنیا محل پیوند واقعیت و حقیقت است.

به دو دلیل بهشت نقد اینجا داریم:

۱. یک دلیلش اینه که تنها جایی که واقعیت و حقیقتش اینه و دیگه تکرار نمی‌شه؛ همینجاست. تو زندگی بعد واقعیت و حقیقتش اصلاً یه چیز دیگه‌ست. زندگی قبلمون هم اصلاً واقعیت و حقیقت یه چیز دیگه بوده. مثلاً واقعیت و حقیقت زندگی بعدی که در اون مکان نداریم، اینه که به‌عنوان مثال جنسیت و ازدواج و زاد و ولد نداریم. پس ببینید اینجا واقعیت و حقیقتش منحصر به‌فرده. ما اینجا زاد و ولد داریم، اینجا ازدواج داریم، در واقع نمود و تظاهر عشق به همین صورت خاصی‌ست که اینجا اتفاق می‌افته؛ یک باره. این واقعیه که می‌گیم پشت پرده‌اش چیه، اگر این نبود؛ که دیگه نمی‌خواستیم ببینیم پشت پرده‌اش چیه. اگر من نبودم که نمی‌گفتم ببینم پشت پرده چیه. لذا این واقعیه که ما رو وادار کرده که ما بخوایم پشتش رو ببینیم، حقیقتش رو بخوایم ببینیم. بدون واقعیت حقیقتی وجود نداره، این اشتباهی‌ست که شیداها می‌کنند. اونهایی که می‌گن ما به دنیا پشت پا زدیم، وقتی می‌گن به دنیا پشت پا زدیم؛ شاید خودشون هم نمی‌دونند که چی می‌خوان بگن یا چی دارن می‌گن. دنیا محل پیوند واقعیت و حقیقته، بنابراین این چیزی رو که ما اینجا تجربه می‌کنیم؛ فقط یک باره.

هان بر سر این دو راهه از روی نیاز  
تا هیچ نگذاری که نمی‌آیی باز

این دلیل اول بود. ما بر خلاف اونهایی که به تناسخ اعتقاد دارند، معتقد نیستیم که می‌میریم و بعد دوباره می‌ایم یک نوزادی رو می‌گیریم و دوباره می‌میریم، دوباره می‌ایم و دوباره همین بساط و دو سه باره و ده باره و صد باره. این دلیل اول.

۲. دلیل دوم یک فرمولی‌ست که عارف کشف کرده، تجربه کرده؛ عنوان کرده. البته عنوان کردنش نشانه آشکار نداره؛ توی همون کشف رمزا می‌تونیم متوجه بشیم. هیچ نشانه آشکاری نداره؛ فقط همون رو گفته:

من که امروزم بهشت نقد حاصل می‌شود  
وعده فردای زاهد را چرا باور کنم

عارف به این فرمول جادویی پی برده که واقعیت به اضافه حقیقت، می‌دهد بهشت نقد.

### واقعیت + حقیقت ← بهشت نقد

اگر خاطرتون باشه، در ترم‌های قبلی راجع به این مسئله صحبت کردیم که واقعیت به‌خودی خود تلخه. چرا؟ چون به تلخ‌ترین واقعیت یعنی مرگ ختم می‌شه. تعجب نکنید اگر که یک جا گفتیم مرگ شیرین است و این صحبت‌ها، ولی اینجا می‌گیم مرگ تلخه. اینجا از چه زاویه‌ای داریم می‌گیم مرگ تلخه؟ از زاویه واقعیت. از زاویه حقیقت نیست. واقعیت که نگاه کنه؛ مرگ تلخه. برای اینکه هر چی رو که پیدا کردیم، هر چی رو ساختیم و پرداختیم و عمری براش زحمت کشیدیم و کسب کردیم اعم از سواد و مال و قدرت و همه اینها رو مرگ قراره بیاد و مثل یک سیلابی همه رو برداره ببره؛ این تلخ نیست؟ تلخه دیگه. لذا ما یک دسته افسردگی داریم که «افسردگی مخصوص سالمندان» هست و ریشه‌اش تفکر راجع به واقعیته. یعنی واقعیت صرف رو نگاه می‌کنه و می‌بینه که این ماحصل عمر، همه چیز داره بر باد میره و هیچ چیز باقی نمی‌مونه. درصد قابل توجهی از سالمندان در تمام دنیا درگیر این نوع افسردگی می‌شند.

در مبحث دنیای وارونه و دنیای غیر وارونه بررسی کردیم که در دنیای وارونه می‌گفتند که واقعیت شیرینه؛ اما در دنیای حقیقی خودش واقعیت تلخه. برای اینکه همه چیز رو میاد و خاتمه میده. اما در همونجا دیدیم که هر جایی که حقیقت میاد؛ ماجرا عوض می‌شه. در دنیای وارونه می‌گفتند که حقیقت تلخه؛ این رو در ناخودآگاهی ما وارد کردند. بعد از اون، به محض اینکه اسم حقیقت میاد؛ ما ناخودآگاه فرار می‌کنیم و ناخودآگاه از پشت پرده گریزان هستیم. یک سری از ترس‌های ما به خاطر فرار از حقیقت؛ حالا در هر بُعدش باشه. از جمله، ترس از موجودات غیر ارگانیک، ترس از وارد شدن به یک سری مسائل. همه اینها به خاطر اینه که در ناخودآگاهی ما فروکردند که حقیقت تلخه. اما زمانی که حقیقت میاد مداخله می‌کنه، فوراً متوجه می‌شیم که اون واقعیتی که ما

می‌گفتیم تلخه و تلخ‌ترین واقعیه؛ اتفاقا اینطوری نیست و میاد به ما می‌گه اصلا مرگی وجود نداره. یعنی در دنیای عرفان یک بخش عمده‌اش می‌خواد این مسئله رو در واقع عنوان کنه، بحث جاودانگی، بحث جاودانگی این ناظر، این ناظری که الان داره صحبت می‌کنه؛ نه این جسم. این جسم که تابع قانون خستگی و آنتروپی و قانون تولد و مرگ و تابع اون قانون هست. اما اونی که پشت این چهره داره صحبت می‌کنه، اون جاودانه‌ست و اون از بین نمیره؛ از این زندگی به زندگی بعد و از زندگی بعد به زندگی بعدتر و همینطور به مراحل بعد انتقال پیدا می‌کنه. اصولا یکی از مهمترین مباحث دنیای کیفیت یا دنیای عرفان همون وقوف به بحث جاودانگیه تا اصولا موضوع مرگ و معنای مرگ، همونطور که در ترم دو باز صحبت کردیم؛ بیشتر ملموس بشه و بیشتر به ادراکش نائل بشیم. وقتی که حقیقت میاد؛ می‌گه اصلا مرگی نیست.

گر بنگری آنچنان که رای است  
این مرگ نه مرگ نقل جای است

مرگ تعریف نقل جا رو پیدا می‌کنه و در دنیای عرفان سوژه یکی از عشق بازی‌های عارفه که با مرگ عشق بازی می‌کنه:

خرم آن روز کز این منزل ویران بروم

و همه‌اش دنبال یک‌جور عشق بازیه که کی میرم و به اون دیدار یار نائل می‌شم و هر چه زودتر، دنبال یک همچین قضیه‌ای‌ست. پس اگر حقیقت نیاد تو کار، ماجرا اینطوره و اگر حقیقت بیاد؛ یک‌دفعه یک واقعیت تلخ، شیرین می‌شه. ما الان اگر این حقیقت رو وارد نکنیم؛ این واقعیت تلخ باقی می‌مونه. تمام واقعیت‌ها یا به‌عبارتی اکثر واقعیت‌ها ممکنه که برای ما انتهای تلخی رو داشته باشه یا در خیلی از مواقع وقتی که ما نگاه می‌کنیم، اگر حقیقت رو ببینیم، یک جور تصمیم می‌گیریم، اگر حقیقت رو ببینیم؛ یک جور دیگه. لذا از اونجا که در پس هر واقعیتی یک حقیقتی خوابیده و از هم جدا شدن نیستند، یک فرمولی هست که حقیقت هر واقعیتی رو که بتونیم ببینیم یا در نظر بگیریم؛ نتیجه اون تصمیم‌گیری، نتیجه اون حرکت، نتیجه اون زندگی شیرین کامی‌ست. شیرین کامی، بهشت نقده. دلیل دیگه اینکه می‌گیم بهشت نقد، اینه که اون

تلخی در اون وجود نداره و اون لحظه‌ای که تلخی در اون وجود نداره و ما تونستیم در واقع هدفمندی رو پیدا کنیم؛ در اونجا اون بهشت، نقده.

این نقد بگیر و دست از آن نسپه بدار

این نقد رو اگر از دست بدی؛ ممکنه اون یکی هم از دست بدی. اگر این رو داشته باشی؛ احتمال داره اون هم داشته باشی. حالا ارتباطش به همدیگه چیه؟ ارتباط داره یا نداره؟

اینجا ز می لعل بهشتی می‌ساز

اینجا با این آگاهی‌ها می‌تونی یک بهشتی درست کنی، چون اونجایی که بهشت واقعیه، ممکنه بررسی؛ ممکنه نرسی. چرا ممکنه نرسی؟ چون اگر این رو استفاده نکنی؛ اونجا هم اون توانایی لازم برای اون طراحی جنت یا اون جنات رو نخواهیم داشت. بنابراین اینجا دوباره اون تیزهوشی یا رندی دنیای عرفان به کمک عارف میاد و در واقع فرمولی رو توی این رابطه پیدا می‌کنه که این فرمول می‌تونه بهش کاملاً کمک کنه.

یک مثال بزنم براتون در این تلفیق واقعیت و حقیقت. شما فرض کنید یک پسری که از شهرستان اومده تهران، درسش رو تا مرحله فوق لیسانس خونده و در همون شهرستان می‌خواد با دختری از فامیل ازدواج کنه. منتها این پسر وضعیت خانوادگی درب و داغونی داره، پدرش زیاد خوش نام نیست و خلاصه وضعیت خانوادگی نابسامانی داره؛ فکر می‌کنید جواب این خواستگاری چیه؟ یعنی هر کس می‌شنوه می‌گه چی؟ می‌گه نه! حالا اونها صرفاً چه چیزی رو دیدند؟

**حضور:** واقعیت.

**استاد:** واقعیتی رو دیدند، چون بله، به هرکس بگی که اینجوریه؛ همه بلا استثنا می‌گن نه! حالا در یک اینجور مشاوره‌ای قرار می‌گیرند، ما بهشون می‌گیم که شما فقط واقعیت رو دیدید؛ حقیقتش رو هم دیدید؟ اونا می‌گن که حقیقت چیه؟ بهشون می‌گیم که حقیقت اینکه این پسر از همچین خانواده‌ای تونسته از اونجا بیاد اینجا، با وضع مالی خراب و اون اوضاع درب و داغون و... بیاد و تا این مرحله روی پای خودش بایسته، بعد بیاد اونجا شاغل باشه و... شما چطور این رو ندیدی؟ با یک استدلال ساده تو تلفیق حقیقت و واقعیت، فکر می‌کنید نتیجه چی می‌شه؟ نتیجه صد درصد عوض می‌شه.

حالا از این مثال‌ها می‌تونه خیلی زیاد در گوشه و کنار ما اتفاق بیفته، اتفاقاتی که وقتی ما می‌شنویم؛ می‌بینیم که اونها فقط واقعیت رو نگاه کردند. بعضی‌ها افتخار زندگی‌شون این هست که می‌گن ما افرادی واقع‌نگر هستیم، می‌گن که ما آدم‌های واقع‌نگری هستیم؛ حالا فکر می‌کنید که اونها تا حالا چند تا اشتباه کرده باشند؟ همین واقع‌نگری در همین یک مورد مثال، یعنی یک فاجعه در اصل. این مورد رو دیگه نه تاریخ و نه هیچ چیز دیگری نمی‌تونه جبرانش کنه. دیگه نه زمان برمی‌گرده و نه... ظاهراً یک مسئله ساده‌ایه. حالا آیا واقع‌نگری درسته؟

**حضار: نه!**

**استاد:** تو دنیای عرفان واقع‌نگری نیست؛ رندنگری هست؛ نگاه رندانه.

شاید که چو وایینی خیر تو در این باشد

شاید اگر یک‌جور دیگه نگاه کنی... این «شاید که چو وایینی» توجه رو به حقیقت جلب می‌کنه. اما واقعیت که خودش گویای خودش هست و دو دو تا چهار تای خودش رو داره. بنابراین از یک زاویه دیگه‌ای، دنیا می‌تونه خیلی هم تلخ نباشه؛ اگر که فوت و فن یک ماجرای رو تمرین کنیم. این تمرین می‌خواد، این تبحر می‌خواد، چون به تعداد وقایع راه و روش هست. یعنی هر واقعه‌ای چون حقیقتش پشتش خوابیده؛ هر کیسی منحصر به‌فرد. قانون کلی نداره، ولی حالا این یک نمونه که اگر ما عادت کنیم، هر اتفاقی که می‌افته، از تک بعدی دیدن بیرون ببایم، یعنی فقط واقعیت رو نبینیم و بلافاصله دنبال حقیقتش هم باشیم، شاید اگر اینطوری باشه، موضوع خیلی تغییر پیدا کنه و تلخی‌ها بتونند کاهش پیدا کنند و همین زندگی، همین مقطع، همینیه که اینجا داریم؛ خودش بتونه یک اکازیون باشه و ارزش به نحو احسن استفاده بشه.

**- یکی دیگر از دلایل مذمت خودکشی:** پس این تعریف دنیا رو هم که منحصر به‌فرد بودن این مقطع رو به ما نشون میده، یکی از دلایل مذمت خودکشی اینه که از دست دادن یک موقعیت اکازیون و غیر قابل تکرار هست. اینطور نیست که بگیم اینجا نشد ساکن بشیم؛ میریم اون یکی محل ساکن می‌شیم. از یک نظر درسته؛ ولی ما با این کار، این اکازیون رو از دست دادیم و تجارب اینجا برای ما ناقص باقی موند. در حالی‌که می‌تونستیم تکمیلش کنیم، می‌تونستیم این چند واحدی رو که باید در اینجا بگذرونیم؛



ببینیم و خودمون رو محروم کردیم. حالا در مورد دلایل دیگرش هم که قبلا با هم صحبت کردیم، از این زاویه هم که اینجا نگاه کنیم؛ می‌بینیم که از دست دادن این اکازیون هست. بعد اصولا در مورد این صحبتی که کردیم، بدترین حالت که یک نفر این فرمول رو به کار ببرد؛ همونه که اینجا منجر بشه به خودکشی. یعنی معلوم می‌شه که اصلا حقیقت تو کار نبوده، واقعیت منجر به خودکشی می‌شه، اون درست عمل کرده، یعنی هر کس بخواد واقعیت صرف رو ببینه؛ راهی جز خودکشی نداره و به پوچی ختم می‌شه:

دنیا دیدی و هر آنچه دیدی هیچ است  
و آن نیز که گفتی و شنیدی هیچ است  
سرتاسر آفاق دوییدی هیچ است  
و آن نیز که در خانه رمیدی هیچ است

واقعیت صرف منجر به پوچی می‌شه. یک دنیا ثروت دارید، کافیه بگید «خب که چی؟»؛ تموم می‌شه. هر امکان دیگه‌ای که باشه؛ به‌سادگی می‌تونیم این رو ازش داشته باشیم.

### مبحث دو روی یک سکه از منظر واقعیت و حقیقت «وقایع»:

گفتیم یک سکه داریم، یک روی اون واقعیت و یک روی اون حقیقت، یعنی پشت پرده رو نگاه کردنه یا از یک سمت و سوی دیگری هم نگاه کردنه. همون «شاید که چو وابینی»، یعنی شاید اگر یک‌جور دیگه نگاه کنی. منظور این هست که صرفا همه رو از اون زاویه واقعیتی که مشاهده می‌شه؛ مشاهده نکنیم. وقتی از زوایای دیگه نگاه می‌کنیم؛ مسائل دیگه‌ای برامون روشن می‌شه. منظورمون از دیدن حقیقت این نیست که بیایم خوبی‌ها رو ببینیم؛ اینجا اصلا بحث خوبی نیست. بحث این هست که ما بتونیم اون روی سکه رو هم نگاه کنیم و چیزهای دیگه‌ای رو هم غیر از اون واقعیتی که به چشم میاد؛ نظاره کنیم. در این اقیانوس پرتلاطمی که قاره واقعیت و حقیقت بر همدیگه سوار بشن و خلاصه ما در این ماجرا، بتونیم خودمون رو از اون زورق صدمه‌پذیر به کشتی اقیانوس پیما انتقال بدیم. اگر انتقال ندیم؛ این زورقه بالاخره در این اقیانوس تکه پاره می‌شه. الان خودمون گفتیم که کار جهان هیچ در هیچ است. در اینجا اشاره بر چه چیزی می‌کنه؟



اینجا موضوع کلیش پوچ‌گرایی نیست و موضوع کلی که می‌گه «جهان»، اگر اینطوره چرا جای دیگه توصیه‌های دیگه داره؟

عاشق شو ار نه روزی کار جهان سر آید

در واقع بحث جهان و اینکه می‌گه کار جهان سر آید؛ منظور این هست که دنیا سر میاد. اینجا منظورش این نیست که کل ماجرا هیچ در هیچ هست.

عاشق شو ار نه روزی کار جهان سر آید  
ناخوانده نقش مقصود از کارگاه هستی

یعنی منظور دنیا رو نفهمیدیم. پس وقتی یه جایی «جهان» میاره، دوباره منظور همینیه که ما داریم می‌بینیم. چون در این مصرع دوم بحث هستی رو میاره و اشاره به کل‌تره می‌کنه؛ جهان رو همین جزء‌تر در نظر می‌گیره.

ناخوانده نقش مقصود از کارگاه هستی

این همه مطالبی رو که دارند، در واقع می‌خوان بر خلاف پوچ‌گرایی، بر خلاف تفکر نهیلیستی بگن یک چیزی هست، همین که می‌گه «ناخوانده نقش مقصود»، پس یعنی قراره ما یک نقشی رو بخونیم. پس تفکرشون روی کل هیچ نیست؛ روی جزء هیچه. ما می‌خوایم از طریق واقعیت، پشت پرده اون حقیقت رو هم بخونیم. بالاخره یک سمت این معادله واقعیت قرار داره، یک سمتش حقیقت و می‌خواد یک سمت از واقعیت به کیفیت برسه. ما در مورد اون مثالی که زدیم، از واقعیت به کیفیت رسیدیم که اونها بهش توجه نداشتند. این واقعیتی‌ست که به کیفیت ختم می‌شه، یعنی در واقع چیزی که اونها ندیده بودند، این بود که کیفیت رو ندیده بودند، قابلیت رو ندیده بودند. چیزی که تو این ماجرا ندیده بودند؛ کیفیت ماجرا بود دیگه. فقط واقعیت رو دیده بودند و توجه نکرده بودند که یک کیفیتی اینجا به‌وجود اومده؛ اینکه چه‌جوری به‌وجود اومده؛ این می‌شه حقیقت دیگه. این کیفیت چگونه به‌وجود اومده و قابلیت این فرد از کجا به‌وجود اومده؟ اگر که موضوع دو دو تا چهار تاست، پس اون چه‌جور به‌وجود اومده؟ این می‌شه حقیقت. حقیقت ماجرا می‌خواد بگه پس اینجا یک کیفیت ایجاد شده؛ این کیفیت از کجا ایجاد شده؟ از قابلیت‌های فردی ایجاد شده و اونها به این

بخش و این چرایی و چگونگی توجه نداشتند. حالا هر مثالی برای خودش یک چرایی و چگونگی رو داره که ما با انگشت گذاشتن به‌موقع روی اون، می‌تونیم ماجرا رو تغییر بدیم و می‌تونیم خیلی عمیق و پخته‌تر به مسئله برسیم.

به‌عبارتی، یک طرف می‌خواد بگه چه چیزی حادث شده. چیزی که حادث شده؛ اشکالاته. مثلا می‌گن این اشکال هست و چیزی رو که حادث شده؛ بیان می‌کنه. اما چرایی‌ها و چگونگی‌ها و کیفیت‌ها در دل حقیقت خوابیده. ما راجع به واقعیت که می‌گیم کیفیتش چگونه ایجاد شده. این بازپرس حقیقت که میاد طرح سوال می‌کنه؛ خود واقعیت رو هست. مثلا می‌گن موضوع این و این و اینه. می‌گن نه! اشکال هست. این البته در یک سطح عامی همه گرفتارش هستند. یعنی یک عده هم مثلا مشاور هستند، گذشته از اینکه همه در همه مسائل هم مشاور می‌شن، ولی مشاور یاد گرفته که واقعیت رو ببینه؛ از جمله همین مورد مثال ما با مشاور هم مشاوره کرده بودند. خیلی از موارد هست که ما باهاش برخورد کردیم و می‌گن که ما با مشاور هم که مشاوره کردیم؛ گفته نه! ما یک موردی اخیرا داشتیم، البته موضوع مال روزهای اخیر نبود ولی نتایجش اخیرا مشخص شد و حالا به‌نوعی با این مجموعه در ارتباط هست و صحبت از موضوع مشابهی بود. منتها این بار می‌گفتند که این دختر به این خانواده نمی‌خوره و سطحش پایینه و چند تا اشکال می‌دیدند که مثل همین مسائل بود و می‌گفتند حتی به مشاور هم که گفتیم؛ گفته این کار رو نکنید! با شکست مواجه می‌شید. حالا اونها خودشون همدیگه رو می‌خوان و اینها اشکالات این مسئله بود. ببینید ما از چه زوایایی فرضا وارد می‌شیم. ما یه سوال مطرح کردیم که چه تضمینی داره که انتخاب شما گارانتی داشته باشه؟ یعنی این کیس بره کنار، شما چگونه یک کیسی رو انتخاب می‌کنید که حالا که می‌گید اینها با شکست مواجه می‌شن، اون کیسی که شما انتخاب می‌کنید؛ قطعا شکست نخواهد داشت، چه تضمینی دارید؟ اگر تضمینی هست؛ تضمین بدید. همینجا موضوع غلاف شد. بعد موضوع دیگه این هست که شما چه می‌دونید که اگر یک سطح پایین‌تر رو بیارید سر سفره خودتون بنشینید؛ نتیجه مثبت نمی‌ده و اون قدردانی نخواهد کرد و اگر رفتید یک کسی بالاتر یا همدردیف خودتون آوردید؛ حالا اون حتما شما رو خوشبخت کنه؟ و همینجوری سوال‌هایی پشت سر هم مطرح می‌شه که این سوالات رو کی می‌پرسه؟ بازپرس. یعنی داره مدام مسائلی رو میاره که اونها ندیدند و فقط یک جنبه

رو دیدند که اینها به همدیگه نمی‌خورند؛ حالا فکر می‌کنند که یک‌خرده بالا و پایین چقدر تعیین کننده است. اما یک حقیقت بزرگ رو که ندیده گرفتند؛ این هست که این دو نفر به هم علاقه‌مند هستند، چیزی که هر روز ایجاد نمی‌شه، چیزی که هر لحظه حادث نمی‌شه، در هر بقالی و عطاری گیر نمیاد و خیلی خیلی مسائل دیگه. ببینید همینطور به‌دنبال همدیگه در نهایت مطالبی رو می‌شه که معلوم می‌شه که در واقع فقط واقع‌بینی به‌کار گرفته شده. مشاور یاد می‌گیره که فقط واقعیت رو ببینه؛ از جمله همین کیس که راست هم می‌گفتند. مشاور فقط واقعیت رو نگاه می‌کنه، مشاور یک حرفه بسیار بسیار تخصصی و رندانه‌ست و مشاور باید حتما یاد گرفته باشه که چه‌جوری واقعیت رو با حقیقت تلفیق کنه؛ در غیر این‌صورت مشاوره‌اش ظلم در حق دیگران به‌حساب میاد. این دو نفر بدون همکاری اون عده اصلاً نمی‌تونند زندگی کنند، یعنی به شش ماه نمی‌رسه که متلاشی‌شون می‌کنند و اگر متقاعد نشده باشند؛ این کار رو می‌کنند. یعنی باید متقاعد شده باشند که حالا یک مدت طولانی هم این مسئله طول کشید و چندین جلسه صحبت کردیم، اون وقت این متقاعد شدن اتفاق افتاد و سرانجام تسلیم شدند؛ نه با زور، بلکه برای اینکه پاسخی نداشتند که به سوالات بدند. از جمله اینکه وقتی من رو حَکَم کردند؛ ازشون سوال کردم که شما تضمینتون چیه؟ بسیار خب! ایشون این کار رو می‌کنند؛ اما شما تضمینتون چیه؟ چه تضمینی دارید که اگر این مسئله الان منتفی بشه، کیسی که شما مدنظرتونه؛ اون دیگه گارانتی باشه؟ چنین چیزی ممکنه؟ نه!

در مجموع چند تا سوال پرسیدم و پاسخ هیچ‌کدوم از این سوال‌ها یا حتی یکی‌اش هم داده نشد. بنابراین لزوم این مسئله در اینه که در یک جایی مثل مملکت ما، ما زندگی جمعی داریم و در واقع خانواده‌های دو طرف تعیین تکلیف می‌کنند که اینها زندگی کنند یا نکنند؛ مشکل اینجاست. در واقع اگه یک جای دیگه باشه؛ میرن با هم ازدواج می‌کنند و نیازی به مجوزهای لازم از خانواده‌ها رو ندارند. اما الان برای اینکه همکاری کنند و چوب لای چرخ نگذارند؛ لازمه که متقاعد بشن. چون چوب لای چرخ می‌گذارند که بعد از سه، چهار ماه سقوط انجام بشه و بعد بگن دیدی گفتیم! این مسائل هست.

حالا در واقع این موضوع روی همه قضایا هست، ولی به هر صورت اگر قرار باشه که مشاوره بدیم، یا اصولاً به‌طور کلی این مطلب خاطرمون باشه، چون هر کسی ممکنه

مورد مشاوره افراد مختلفی قرار بگیره، باید بدونیم که اگر نمی‌تونیم واقعیت و حقیقت رو با هم نگاه کنیم؛ خودمون رو کنار بکشیم. اگر می‌تونیم بلافاصله دو تا رو با هم ببینیم؛ اون وقت مداخله کنیم. چون اون چیزی رو که اونها می‌بینند که ما هم می‌بینیم، همه می‌بینند، ولی اگر می‌تونیم اون حقیقت رو کشف کنیم؛ مداخله کنیم. اگر نمی‌تونیم کشف کنیم و روش مانور بدیم؛ بهتره مداخله نکنیم. ما به کسی می‌گیم «مشاور» که تفکر رندانه داشته باشه، یعنی بتونه واقعیت و حقیقت رو با هم تلفیق کنه.

یک تفکری در دنیای عرفان، تفکری‌ست که انگار همه چی در عالم هست؛ انگار که هیچی در عالم نیست. تفکری مبنی بر مجاز و غیر مجاز و اینکه در نهایت می‌خواد یک تفکری رو اعمال کنه که فکر کن همه چیز هست و فکر کن که هیچ چیز نیست و این از این رهگذر، فرد رو آماده این می‌کنه که در واقع ما هم هستیم؛ هم نیستیم. این تفکر یک قابلیت به ما میده که آماده همه نوسان‌ها و همه جور ماجرا هستیم و تو این لحظه که واقعا هیچی نیست، کاملاً عقب نکشیم و اون لحظه‌ای که همه چیز هست؛ باز هم زیاد از مرحله دور نشیم و بدونیم که ماحصل دنیا نقصان و شکست، کوتاه و بلند و بالا و پایین و همه این مسائله.

### مبحث استفاده و سوءاستفاده از اتصال:

**حضور:** در بحث تلفیق واقعیت و حقیقت، یک داستانی تو قرآن نقل شده از حضرت خضر که توی یک کشتی سوار می‌شه و کشتی رو سوراخ می‌کنه و بعد می‌گه تو نمی‌بینی اون پشت این داستان رو و من دارم می‌بینم این رو.

**استاد:** ببینید توی یک ماجراهایی و یک‌سری از این قضایا، بحث دیدن حقیقت ممکنه که باز ایجاد سوءتفاهماتی در اذهان ما بکنه و به دنبال این مسئله ما مجاز بشیم که یک سری تجسس‌های پشت پرده‌ای داشته باشیم. منظور از این حقیقتی که ما در اینجا گفتیم، حقیقتی‌ست که ما خودمون بتونیم به دست بیاریم؛ نه چیزی که به ما بگن و نه چیزی که با کمک شبکه‌ها بتونیم به دست بیاریم. منظور ما حقیقتی‌ست که ما می‌تونیم به دست بیاریم و در واقع هر کسی می‌تونه به دست بیاره؛ فقط یک ذره عنایت و یک ذره توجه می‌خواد. در ماجرای حضرت خضر، اونجا در واقع داره به حقیقت‌های پشت پرده که باید از شبکه‌ها گرفته می‌شده، اشاره می‌شه؛ نه به حقیقتی که خودش می‌تونسته

پیدا کنه. بعد بحث این هست که آیا مُجاز بوده یا مُجاز نبوده؟ بحث استفاده یا سوءاستفاده از توانایی‌ها، قابلیت‌ها، اتصال‌ها، موضوع یکی از صحبت‌ها و مسائلی‌ست که روی انبیاء می‌تونیم داشته باشیم، روی رسل و نبی و افرادی که به هر حال به‌نوعی به مراحل و درجات و اتصال رسیده بودند. افرادی که به اتصال رسیده بودند؛ استفاده یا سوءاستفاده؟ این حالا یک بحثی‌ست که هم مفصله، هم باید بعدها روش صحبت کنیم. آیا همه اونهایی که متصل بودند؛ درست عمل کردند؟ حالا فرضا شما خضر رو مثال زدید، یوسف رو مثال بزنینم، آیا درست عمل کردند؟ سلیمان رو مثال بزنینم.

**حضار:** ازشون گرفته می‌شه که اگه سوءاستفاده کنند.

**استاد:** موضوع اینجاست که این خودش یک بررسی جداگانه‌ای داره که مثلاً یوسف برای کمال چکار کرد؟ یعنی از اتصالش چه استفاده‌ای کرد؟ چه بهره‌برداری کرد؟ اینها ارزیابی‌هایی داره که اگر این ارزیابی‌ها رو انجام بدیم؛ اون‌وقت پاسخ این سوال رو پیدا می‌کنیم. توی عملکردها موارد و مسائلی هست، مثلاً اونجایی که خودش یک وسیله می‌گذاره توی بار برادرانش و بعد به جرم دزدی دستگیرشون می‌کنه؛ آیا مُجاز بوده یا مُجاز نبوده؟

**حضار:** نبوده.

**استاد:** در پیشگویی آیا مُجاز بوده یا نبوده؟ اتصال رو داشته، می‌تونسته، الان شماها هم می‌تونید یه سری مانورهای رو داشته باشید. بحث استفاده یا سوءاستفاده از اتصال، خودش یک موضوع و مسئله‌ای‌ست. ما اگر اصل تعاریف رو داشته باشیم؛ اون اصل تعاریفه که به ما کمک می‌کنه. هدف وسیله رو توجیه نمی‌کنه، مثلاً یوسف مُجاز نبوده که یک چیزی رو توی بار و بندیل برادرانش قایم کنه و بعد اونها رو به جرم دزدی بگیره.

**حضار:** ولی هدف خوبی داشته.

**استاد:** بعد حضرت یعقوب مُجاز بود اینقدر گریه کنه؟

**حضار:** نه!

**سوال:** سوءاستفاده باعث قطع اتصال‌ها نمی‌شده؟

**استاد:** این ماجراها داستان‌هایی‌ست که همه‌اش برای ما درسه. داره به ما درس میده و حُسن و موارد قوت و ضعف ماجرا رو به ما یاد میده. ما فقط فکر می‌کنیم که این اتصال که برقراره؛ یعنی دیگه همه چیز تمومه و همه چیز درسته. هر کدوم از این کیس‌ها به‌نوعی ابعاد مثبت وجودی ما و منفی وجودی ما رو گزارش میده. شما هر کاری کنید نمی‌تونید مسئله اون قضیه تعبیر خواب یوسف رو توجیه کنید و بعد در انتها حرکتی که در جهت کمال شده؛ باید ارزیابی بشه. می‌تونیم ارزیابیش کنیم. لذا در مورد مسئله خضر، در مورد مسئله سلیمان و در این موارد چیزهایی هست که در سر جای خودش بررسی‌ها و سنجش‌های خاص خودش رو داره که برای ما درس‌های بزرگ و درس‌های خوبی هست.

**حضار:** استاد وقتی گفتند همه اینها معصوم هستند یعنی اصلا اشتباه نداشتند.

**استاد:** نه! صحبت معصوم روی اونها نبوده.

**حضار:** استاد اگر معصوم نبودند که پیغمبر نبودند.

**استاد:** ببینید و لقد بعثنا من کل امه رسولا، ما برای هر امتی رسولی قرار دادیم. حالا این رسول یعنی به حد نصابی از اشتیاق می‌رسه؛ به اتصال منجر می‌شه. این یکصد و بیست و چهار هزار نبی و این چیزهایی که داریم، این قضایاست و توشون شاخصه. وقتی صحبت از معصوم میشه، معصوم تعریف داره. معصوم کسی‌ست که به انا الحق می‌رسه و کسی‌ست که به مسائلی دسترسی پیدا می‌کنه که با دسترسی به اون قضایا دیگه نمی‌تونه ظلم کنه. اینکه نمی‌تونه ظلم کنه، به‌خاطر اینکه که عاشق جمال یاره. وقتی عاشق جمال یار شده، دیگه نمی‌تونه ظلم کنه و وقتی نتونه ظلم کنه؛ می‌شه معصوم. یعنی اینها تعاریفشه. در رابطه با اون مواردی که اونجا هست، هیچ‌کس اجازه نداره سر یکی رو بُره و بعد بگه که من یه چیزی دیدم که تو ندیدی! در هر جایی با دادگاه زمان مورد محاکمه قرار می‌گیره، می‌گن تو حق نداشتی که سر یکی رو بُری و بگی من یک چیزی دیدم. شاید یک آدم اسکی‌زوفرنی هم همچین کاری کنه، بگه من یک چیزی دیدم که شماها نمی‌دونید. مورد قبول نیست.



## موضوع بستن انسان و انواع آن:

بحث تشعشع مثبت رو شروع می‌کنیم. همه ما در مورد موضوع «بستن انسان» شنیدیم و به خیلی از ماها گفتند که شما رو بستند. ما رو چگونه بستند؟ اصولاً مکانیزم‌های این بستن چگونه است؟ یک نوع بستن داریم که بستن ارادی‌ست و یک نوع بستن داریم که بستن تخصصی‌ست.

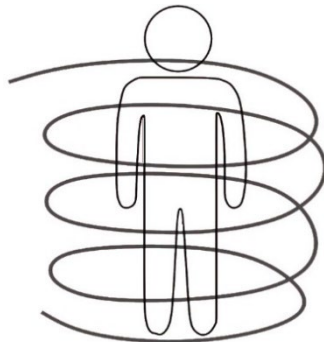
### انواع بستن

ارادی }  
تخصصی }

بستن ارادی رو هر کسی می‌تونه روی هر کسی اعمال کنه. الان هر کدوم از ما می‌تونیم هر کسی رو ببندیم. چطوری؟ شما می‌دونید که ما اراده‌مون خودش کار انجام میده. این اراده، هم می‌تونه مثبت و هم می‌تونه منفی باشه و حالا پشتش هم یک ماجرای خوابیده که در ترم یک، یه جایی رو نشون دادیم و گفتیم اشتیاق، این اشتیاق پشت این اراده خوابیده. اگر که ایشون بخواد کاری انجام بده و من نخوام، فرض کنید می‌خواد بیاد یک چیزی رو از جلوی من برداره و من هم اینجا وایستادم، وقتی که من اراده‌ام بر این هست که این رو برداره یا نکنه برداره یا به هر شکلش، وقتی که من اراده‌ام روی این موضوع معطوفه که ایشون این کار رو انجام نده و دستش به این نرسه و نتونه؛ در واقع از جانب من به سمت ایشون یک موجی داره میره. اینکه من می‌گم موج، یک کمند نامرئی و ایشون رو می‌بنده و بعد از اینکه من این اعمال اراده رو می‌کنم، ایشون که داشت می‌رفت؛ می‌بینه که سنگین‌تر شد. البته اینطور نیست که محسوس باشه، احساس می‌کنه که یک‌جوری نامحسوس حرکتش سنگین‌تر شد، یک جوری بسته شده، یک جوری حرکتش مشکل‌تر شد. بعضی موقع‌ها در مواجهه با افراد ممکنه وضعیت‌هایی پیش بیاد که ما بعد از جدا شدن بگیم تو دلمون خالی شد، سنگین شدیم. خیلی از مسائل ما، بستگی‌ها و گرفتگی‌های ما، گرفتگی‌هایی‌ست که ما خودمون روی خودمون پیاده کردیم و پایه این بستن، تنگ‌نظری‌ها و بخل‌ها و اینجور چیزهاست. هر چقدر سطح یک جامعه‌ای پایین‌تر و افراد با هم در چشم و هم‌چشمی و تنگ‌نظری‌ها و مسائل خاصی باشند، اون بستگی‌ها هم بیشتره؛ لذا کارها از حالت عادی خودشون



خارج می‌شند و یک کار عادی مربوط به فرد پیچیده می‌شه و تبدیل می‌شه به یک کار پیچیده.

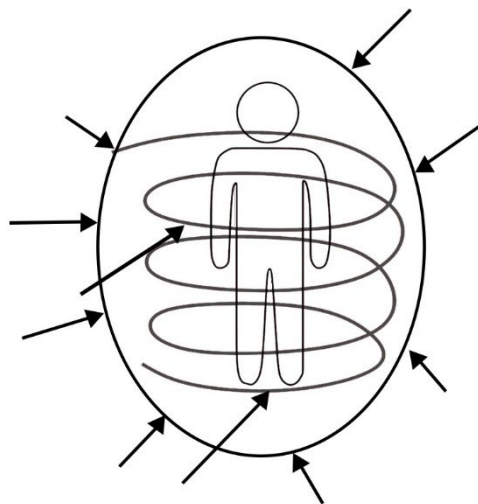


یعنی در واقع وقتی که یک فرد در معرض چنین قضیه‌ای قرار می‌گیره، همه چیز تحت الشعاع قرار می‌گیره و حتی ممکنه فکرش خوب کار نکنه، حتی نتونه یک کار ساده‌ای رو انجام بده. هر کی از دور می‌بینه، متوجه میشه که این کار انقدر ساده‌ست؛ ولی این اصلا خودش نمی‌تونه انجامش بده. یعنی یک کار دو دو تا چهار تایی رو از دست میده. لذا یک مسائلی که به‌خودی خود چیزی نیست، اصطلاحاً می‌گن به خنسی می‌خوره، به خنسی خورده؛ به خنسی خورده یعنی چی؟ آیا ما اشتباه می‌کنیم؟ به خنسی خوردن نداریم؟ داریم و شما یک‌دفعه می‌بینید که در یک کاری که کار ساده‌ایه؛ در واقع یک تلاطمی افتاده. در قدیم می‌گفتند تو کارها نفوس بد نزنید، نه نیارید، سر راه مسافر نه نگید و یک اینجور ماجراهایی. حالا چی می‌خواسته بشه؟ چرا گفتند که نفوس بد نزنید؟ این نفوس بد زدن در واقع اینه که ما یک کمندی می‌اندازیم و کار می‌پیچه. اینها ظاهراً ممکنه ظاهرش خیلی عادی نباشه، ولی همه‌مون تجربه کردیم، همه‌مون تجربه داریم؛ تاریخ هم همه این چیزها رو در واقع گواهی میده. اون چیزی که جزء تجربه عامه؛ اشتباه نمی‌شه و اشتباه نیست. توی یک مواردی مثل همین سر راه مسافر نفوس بد نزدن و مسائلی از این قبیل، انقدر این مسئله در طول تاریخ به‌تدریج عینیت پیدا کرده که اونهایی که بصیرتی داشتند؛ برای هر کدوم از این قضایا مراسمی ایجاد کردند. مثلاً می‌بینید که وقتی یک مسافر می‌خواد بره، آب بریزن پشت سرش، از زیر قرآن ردش کنند، آتش پشت پا درست کنند و هزار تا مسئله دیگه که قوم به قوم متفاوت و تشریفات و مسائل مختلفی دارند. همه اینها برای چی بوده؟ برای جلوگیری و خنثی کردن این

مسائل از طریق شرطی کردن مردم و از طریق وقت خریدن. حالا برای توضیح چگونگی‌اش مثال‌هایی بزنیم.

وقتی که یک مسافر رو با تشریفات می‌کنیم، افرادی که اونجا حاضرند، در ناخودآگاهیشون این نشسته که اگر این تشریفات انجام بشه، دیگه ایشون کارش رو به راه میشه و دیگه تضمین می‌شه؛ لذا جلوی تشعشعات منفی‌شون گرفته می‌شه. اما اگر اعتقادی نداشته باشند، یعنی این در ناخودآگاهشون کار گذاشته نشده باشه؛ فایده‌ای نداره. حالا اون مسافر میره و دوباره می‌دونستند که نزدیکانش می‌شینند و پشت سرش مدام می‌گن که یعنی الان کجاست؟ الان چی شد؟ حالا قدیم‌ها هم که دیگه با یک اسبی و قاطری راه می‌افتادند و مشکلات راه و همه این چیزها هم بوده و اینها مدام می‌نشستند و میزدند پشت دستشون و ابراز نگرانی می‌کردند. امروزه هم تا مسافر به مقصد برسه، هواپیما فرود بیاد و یا به هر حال اون وسیله نقلیه برسه، اگر نزدیکان بیکار باشند؛ مدام می‌شینند و می‌زنند رو دست خودشون که آیا رسید؟ آیا نرسید؟ و همه‌اش دارند تشعشع منفی صادر می‌کنند و ساطع می‌کنند. لذا باید سر این جمعیت به یک چیزی گرم بشه؛ بنابراین مسئله آتش پشت پا و نخود ببر و نخود بیار و لوبیا پاک کن و عدس بپز و خلاصه سر همه رو گرم می‌کنند تا اون‌ها فرصت پیدا نکنند که تشعشع منفی ساطع کنند. بعد هم که آتش آماده شده، حالا آتش‌ها رو ببریم و بعد که آتش‌ها رو بردیم، حالا کاسه‌ها رو بگیریم، کاسه‌ها رو هم گرفتیم، حالا بشوریم. این کار دو تا اثر داره، یکی اینکه مسئله رو شامل مرور زمان کردیم. یکی هم اینکه می‌گیم خب دیگه آتش پشت پا پختیم؛ یعنی دیگه تمومه. آتش پشت پا بپزی؛ دیگه همه چیز به خوبی و خوشی باید خاتمه پیدا کنه. لذا این تفکر جلوی اون تشعشعات منفی رو می‌گیره. حالا شما می‌بینید که یک کارهایی هست که به‌خودی‌خود، مثلاً یک کار خیری هست و اصلاً می‌بینید که این کار به هیچ بسته شده. یعنی هیچ کسی نمی‌دونه چه اشکالی تو کاره، از هر کی می‌پرسی و می‌گی آخه مشکل چیه؟ خودش هم نمی‌دونه. خودشون هم نمی‌دونند مشکل چیه ولی کار گره خورده و بسته شده. بنابراین توی این ماجرا عده‌ای با دلسوزی تحت عنوان نکنه! نکنه! کار رو می‌بندند. این نکنه‌ها مدام داره پالس منفی میده. به جای نکنه، پاشو یک تحقیقی کن، پاشو یک کاری کن، پاشو یک فکری کن، نشستی تکون نمی‌خوری و میگی نکنه اینجوری، نکنه اونجوری و همه‌اش بار منفی سوار بر این قضیه

می‌کنی؛ یا تحت دلسوزی یا تحت دشمنی. در واقع چه با دوستی و چه با دشمنی، چه با دوستی خاله خرسه و چه با دشمنی، این تشعشعات منفی داره روی این مسئله سوار می‌شه و این کار داره در شرایطی جلو میره که شرایط معمولی و نرمال نیست. اگر در شرایط نرمال بود؛ تا حالا به نتیجه رسیده بود. هشتاد، نود درصد کارها اگر در شرایط نرمال باشند؛ به‌خودی خود به نتیجه می‌رسند. ولی معمولاً شرایط آنرمال و غیر عادی می‌شه و تو شرایط غیر عادی، همونه که می‌گیم کار به خنسی خورده، کار دچار پیچیدگی شده، نه یک بار، دو بار، سه بار، چهار بار و می‌بینیم که به‌صورت غیر عادی هست. یکی از امکاناتی که می‌تونیم در یکی از این حلقه‌ها مورد استفاده قرار بدیم، به این‌صورتی که می‌تونیم تمام بندها یا کمندهایی رو که توی این رابطه از سمت‌های مختلف اومده و ایجاد این بستگی رو کرده؛ با کمک این حلقه و این اتصال این بندها رو پاره کنیم.



در این‌صورت چه اتفاقی می‌افته؟ اتفاقی که می‌افته اینه که کار می‌افته تو روند عادی خودش، نه اینکه بی‌عدالتی کنیم و یک کاری که فرض کنید قرار نبوده انجام بشه؛ حالا انجام بشه. اینطور نیست! صرفاً روند عادلانه خودش رو فراهم می‌کنیم.

در اون‌صورت متوجه می‌شیم درصد قابل توجهی از کارهایی که ظاهراً نشد بوده؛ حالا انجام می‌شه. یعنی بدون اینکه بی‌عدالتی صورت گرفته باشه، بدون اینکه به کسی ظلمی شده باشه، حق کسی پایمال شده باشه یا کارهای مشابه که فرضاً در بخش طلسم و جادو و اینها تحت عنوان گشایش کار، گشایش بخت و اینجور ماجراها صورت می‌گیره، بدون اینکه هیچ دخل و تصرفی و تسخیر قلوب و این حرف‌ها صورت گرفته باشه؛ کار

انجام میشه. حالا با هم تست می‌کنیم و تجربه بهمون نشون میده که هفتاد، هشتاد درصد کارها اگر روی روند طبیعی خودش بود، اصلاً انجام می‌شد ولی الان اگر انجام نمی‌شه؛ به علت اینکه ما همدیگه رو بستیم و رو این حساب کارهامون بسیار به‌سختی جلو میره. ممکنه در یک شرایط عادی جواب یک کاری «نه» باشه؛ ولی دیگه ما می‌دونیم که در اون‌صورت اعمال نفوذی توش نبوده و کسی «نه» نیاورده که اون رو تحت تاثیر «نه» قرار بده. مثلاً یک کار خیری هست، یکی میگه «نه»، یک‌جور می‌بندتش، یکی دیگه می‌گه «نه»، یک‌جور می‌بندتش و همین‌طور هر کسی به‌جور کار رو می‌بنده و می‌بینیم که از صدها جا این کار بسته شده. خود اون افراد هم «نه» رو گفتند و حالا ظاهراً تاثیر کلامی‌شون رو به جا گذاشتند، اعمال نفوذ کلامی رو کردند ولی نمی‌دونند که این یک بار تشعشعاتی و اینها رو هم داره و ما سوار اون کردیم.

### توضیح مبحث طلب خیر یا استخاره:

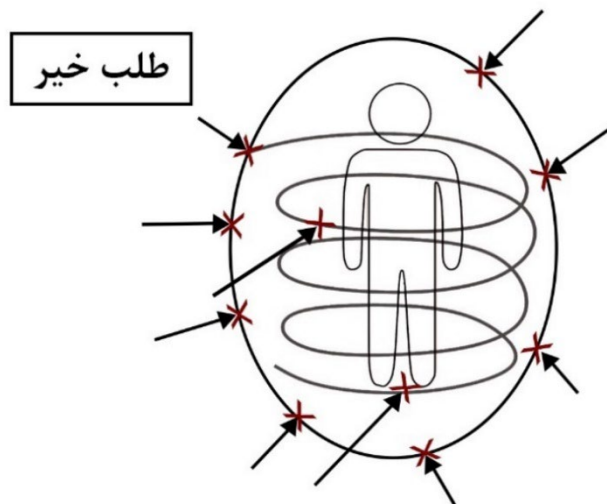
تفکری وجود داره به نام استخاره، طلب خیر کردن. در همه مذاهب یک اصل لاینفک، طلب خیر کردن برای دیگران هست. جامعه‌ای که در اون طلب خیر روتین شده و همه توش هستند؛ اون جامعه، جامعه‌ی موفقیه. جامعه‌ای که همه برای همدیگه طلب خیر می‌کنند، همه دارند برای همدیگه دعا می‌کنند؛ اون جامعه، جامعه موفقیه هست. در سال‌های خیلی قبل یک مسئله‌ای من رو به تعجب واداشت، اینکه دیدم یک بیمارهایی رو از روستا میارن و اینها با سرطان و این حرف‌ها دست به‌گریبانند و من به فکر فرو رفتم. با خودم گفتم ما توی شهر می‌گیم که به هر حال زندگی ماشینی و دود و دَم و غذاهای ناسالم و اینها داریم، ولی اینها که دارند توی روستا زندگی می‌کنند؛ اینها دیگه چشونه؟ اینها دیگه چرا؟ اینها که میوه تازه و سبزی تازه و گوشت و لبنیات و همه موارد خوراکی تازه دارند؛ اینها دیگه چه مشکلی دارند؟ برای همین یک مدتی روی این مسئله تحقیق کردم، یعنی وقتی جایی می‌رفتم؛ همه چیز رو زیر نظر داشتم که ببینم چه مشکلاتی وجود داره. فکر می‌کنید چه مشکلی وجود داشت؟

**حاضر:** حسادت، چشم زخم...

**استاد:** تنگ‌نظری. یعنی در یک جامعه کوچک هم که مثلاً چهار نفرند، ولی این چشم دیدن اون رو نداره و اون چشم دیدن این رو نداره و همدیگه رو بستند و ریشه مشکلات

در تشعشعات معیوب هست. غذای سالم دارند، ولی تشعشعات معیوب، همه چیز رو خراب کرده و می‌بینیم که بیماری‌هایی که در روستاها وجود داره، طبق این تجربه‌ای که خودم دارم و بعضی موقع‌ها باهاش برخورد کردیم تو این سال‌ها، اصلاً با اون شرایط قابل توجیه نیست؛ مگر از این طریقی که حالا به هر حال متوجه شدیم. بنابراین، در همه مذاهب بلااستثنا فرهنگ طلب خیر و بحث طلب خیر برای دیگران، طلب آمرزش برای دیگران و خلاصه طلب بهترین‌ها برای دیگران، جزء محورهای اساسی هست. این نشون میده که در واقع مذاهب به نحو احسن به انسان شناسی و جامعه شناسی پرداختند و اصولاً همه چیز رو خیلی خیلی ریشه‌ای‌تر از اونچه که فرضاً ما بخوایم در یک بررسی جامعه شناسی و فرهنگ شناسی به یک همچین مطلبی برسیم؛ دنبال کردند و دستورهاش رو صادر کردند و دستورهاش داده شده و تازه امروز ما بعد از این همه سال‌ها تازه می‌خوایم نتیجه‌ای رو بگیریم که هزاران سال قبل، این نتایج گرفته شده. در بین خودمون هم این مطلب و این مسئله تحت نام استخاره یا طلب خیر وجود داره و اصولاً توصیه شده که هیچ کاری رو بدون استخاره شروع نکنید، یعنی اینکه هیچ کاری رو بدون طلب خیر شروع نکنید. وقتی با طلب خیر شروع می‌کنیم، یک تشعشعی سوار بر کار می‌شه، وقتی که بدون اون شروع می‌کنیم؛ یک مسئله دیگه‌ست. اینها ریشه‌های گرفتاری‌های ماست؛ ریشه‌هایی‌ست که به‌خوبی نشون میده که ما گرفتاریمون چیه.

در این رابطه هم به‌تدریج یک ماجرای دیگه تبدیل شده به یک ماجرای دیگه. یعنی طلب خیر کجا و اون ماجرای دیگری تحت این نام کجا، که تازه حالا اون باعث نقض اختیار بشه و خیلی چیزهای دیگه به‌دنبال داشته باشه. این موردی که می‌خوایم صحبت کنیم و وارد حلقه‌ای بشیم؛ ماجرای طلب خیر هست که خودش یک حلقه‌ست و ماجراش اینه که بستگی‌های یک کاری رو باز می‌کنه. وقتی ما برای کسی طلب خیر کنیم، آیا این طلب خیر ما اثر داره یا نداره؟ یعنی باید داشته باشه یا نباید داشته باشه؟



**حضور:** باید داشته باشه.

**استاد:** تو اذهان عامه اینه که اینها فرمالیته و برای خالی نبودن عریضه‌ست که می‌گن خدا خیر دهد، خدا شما را خیر بده، اینها برای خالی نبودن عریضه‌ست. البته به‌تدریج در طول تاریخ هم روحش از بین رفته و حالا یک تعارفاتی به جا مونده؛ مثل همون به خدا می‌سپارمت و خدا نگهدار که اینها دیگه شده هیچ، در واقع معادل هیچه. ولی در اصل ما دیدیم که به خدا سپردن خودش قدرتمنده و خودش یک ماجرائیه. اگر یک اسمی رو شما یک نظر بهش بکنید؛ به خدا سپردید. اون نظر، یعنی به خدا سپردن. به هر حال چه با کلام و چه با نظر و با هر چه هست؛ به خدا سپردن قدرتمنده. حالا وقتی بیایم به روحش برسیم؛ به اتصالش می‌رسیم ولی این طرفش در حد کلامه. بنابراین دو تا حالت داره، یا اینها شوخی و تعارفه یا جدیه. حال با هم تحقیق می‌کنیم تا ببینیم که آیا شوخیه یا قابلیت اجرائی داره و انسان می‌تونسته از روز اول از استخاره استفاده کنه و طلب خیر کنه.

### توضیحات حلقه طلب خیر یا تشعشع مثبت یک:

ما می‌تونیم اسم این طلب خیر رو بین خودمون اصطلاحاً بگذاریم تشعشع مثبت. چون تشعشعات مثبت دیگه هم داریم، اسم این رو بگذاریم تشعشع مثبت یک، اون تشعشع مثبت دیگه‌ای که داریم و جلسه قبل راجع بهش با هم صحبت کردیم؛ اسم اون رو

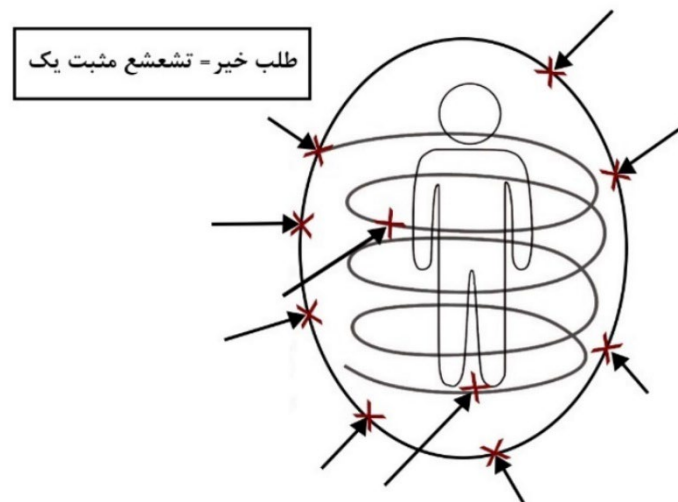


گذاشتیم تشعشع مثبت دو<sup>۱</sup> که برای مرده‌ها بود. این تشعشع مثبت یک برای زنده‌هاست. برای مرده هم طلب آمرزش داریم، توی زبان عامیانه و زبان مذهب طلب آمرزش داریم، طلب رحمت داریم. طلب رحمت، پیام رحمت همونی بود که با استفاده از حلقه تشعشع مثبت دو به‌صورت عملی او رو هدایت می‌کنیم؛ در واقع چنین کاری صورت می‌گیره. البته ما نیستیم که این کار رو انجام می‌دیم، بلکه در واقع ما او رو مشمول‌الحمایت می‌کنیم و او رو در معرض حمایت قرار می‌دیم، این یعنی سوئیچ رو ما می‌زنیم؛ نه اینکه ما هدایت کنیم! طبق قانون وحدت مداخله هر نفری موثره، هر کسی می‌تونه هر کسی رو شفاعت کنه و اگر شفاعت کنه؛ طبق قانون وحدت شفاعتش اثر گذاره. قانونی که قراره ما دست‌هامون تو دست هم باشه. می‌گن چون دست‌هاتون تو هم هستند، چون تو فهمیدی که وحدت لازمه و داری شفاعت می‌کنی، ما یک کاری می‌کنیم؛ یعنی به احترام اصل وحدت. بنابراین این طلب خیر چه برای مردگان، چه برای زندگان، جزء اصول لاینفک همه مذاهب هم هست و در این رابطه وقتی به حلقه‌های رحمانیت می‌رسیم، می‌بینیم که اونجا هم براش پیش‌بینی شده و پیشنهاد شده. در حرکت از ظاهر به باطن، ظاهر کلام «به خدا سپردن» بود، باطنش اتصال هست. طبق اون صحبت‌هایی که کردیم؛ ما داریم به باطنش می‌ریم و به اتصالش می‌رسیم. اگر از ظاهر به خدا می‌سپارمت به باطنش بریم؛ برمی‌خوریم به اتصال. اگر از ظاهر استخاره به باطنش بریم برمی‌خوریم به اتصال، حالا با هم تست کنیم ببینیم که نتیجه چه جوریه، آیا قابلیت عملی داره و می‌تونه کمک کنه و کارگشا باشه؟

---

۱- در دهه هشتاد خورشیدی، حلقه‌های ترم چهار مشتمل بر ۹ حلقه بوده است. با ارائه درسنامه جدید در تاریخ ۲۴ اکتبر ۲۰۲۱، مصادف با ۲ آبان ۱۴۰۰ خورشیدی و با توجه به تغییرات اعمال شده در درسنامه، در حال حاضر (بهمن ماه سال ۱۴۰۲ خورشیدی) حلقه‌های ترم چهار شامل ۶ حلقه می‌باشند و حلقه‌های کنترل تشعشع ۱- و ۲+ و ۳- که قبلاً در ترم چهار تفویض می‌گردید؛ به دوره تشعشع دفاعی منتقل شده‌اند.

**نکته:** لازم است که معرفت پژوهان در هر مقطع زمانی، برای اطلاع از آخرین تغییرات احتمالی و ترتیب تفویض حلقه‌ها، به جدیدترین ورژن درسنامه در سایت آکادمی طاهری مراجعه فرمایند.



**حضار:** یعنی دستبندها رو باز می‌کنه درسته؟

**استاد:** طبق این توضیحاتی که دادیم؛ میاد این بندها رو باز می‌کنه. چند تا از دوستان تا اینجا این مطلب رو تست کردند و قبول دارند و می‌دونند که می‌شه؟ البته خودتون که تازه می‌خواهید انجام بدید ولی درخواست داشتید و دوستان یا خودمون براتون انجام دادیم و دیدید که چقدر تاثیر گذاشته.

بنابراین اگر درست بود، به این نتیجه می‌رسیم که انسان می‌تونسته راحت‌تر و بهتر زندگی کنه؛ ولی خودش خودش رو بسته. خیلی جالبه که خودمون خودمون رو بستیم، اینجا دیگه کسی نیست و بعد همه تقصیرها رو هم گردن شیطان می‌اندازیم؛ در حالی‌که خودمون خودمون رو بستیم. فردا شیطان میاد می‌گه اصلاً من اینجا چکاره بودم! خودتون خودتون رو بسته بودید؛ من فقط اینجا یک لولو خورخوره بودم.

### تفویض حلقه تشعشع مثبت یک

ارتباط رو برقرار کنیم.

خیلی ممنون دوستان، خیلی متشکر.

**حضار:** استاد این رو همون ساعت‌های خودمون می‌تونیم با هم بشینیم دیگه؟ همون ساعت‌هایی که داشتیم این اتصال رو بشینیم دیگه؟

**استاد:** این ارتباط، به ساعتی نیاز نداره که بخوایم دنبال کنیم. شما الان در این حلقه قرار گرفتید و هم برای خودتون هم برای دیگران می‌تونید اعلام تشعشع مثبت داشته باشید. نیازی به این نداره که ساعت بدید، راه دور و نزدیک فرق نمی‌کنه، کسب اجازه هم نمی‌خواد. برای هر کسی شما می‌تونید طلب خیر کنید. طلب خیر کردن اجازه نمی‌خواد.

## استخاره = طلب خیر

راه دور و نزدیک فرقی نمی‌کند  
نیاز به کسب اجازه نمی‌باشد

فلسفه‌اش که معلومه دیگه، کار خیره. کار خیر اجازه نمی‌خواد، برای طلب خیر نیاز به اجازه نیست و این خودش یک فرهنگ بسیار غنی‌ست که بشه برای دیگران طلب خیر کرد. یک حسنی که اصولا تشعشع مثبت داره؛ این هست که ما رو میاره تو فاز مثبت و این هم پاداش خودمونه. وقتی برای دیگران طلب خیر می‌کنیم؛ خودمون هم در معرضش قرار می‌گیریم و این هم فایده دومش هست.

**حضور:** استاد برای دیگران یک دفعه کافیه فقط یا مرتب باید اعلام کنیم؟

**استاد:** ببینید اصولا یک مسئله‌ای داریم که این قضیه رو تحت عنوان اصرار، پیگیر بودن، پیگیری در نظر بگیریم. شما یک بار تشعشع مثبت میدی؛ عیب نداره اون کار انجام می‌شه و اون قطع شدگی در اون لحظه اتفاق می‌افته؛ ولی اصولا تجربه نشون میده که ما پیگیر باشیم بهتره و در این صورت، تضمین قضیه و محسوس شدنش خیلی بهتر و ملموس‌تر می‌شه.

**حضور:** اگه من بدونم یک کسی برای خودخواهی‌های خودش می‌خواد که من از این به بعد براش اعلام کنم؛ اشکالی نداره؟

**استاد:** ببینید اصلا دیگه انگیزه طرف مقابل برای ما اهمیت نداره، شما طلب خیر می‌کنید برای دیگران، حالا هر آدمی هست، هر خودخواهی که داره، هر مطلبی که داره؛

مهم نیست. ببینید یک موضوعی هست که مثلاً وقتی کسی یک کاری داره و کارش شرّه، ولی فکر می‌کنه که شما مثل جادوگرها الان براش اعلام می‌کنید و اون کارش شرش راه می‌افته؛ نه اینجوری نیست! حتی ممکنه اون کار شرش بدتر هم بشه؛ که می‌شه. این تجربه رو معمولا داریم، یعنی می‌دونه که حق باهاش نیست، یعنی می‌دونه که کارش خیر نیست ولی حالا فکر می‌کنه که زرنک بازیه، می‌گه بذار یک طلب خیری هم برامون اعلام کنند و تشعشع مثبت بدند و من کارم پیش بره؛ این موضوع اینجوری نیست. در واقع این هوشمندی می‌دونه که کجا داره عمل می‌کنه و کجا باید عمل کنه؛ به این‌صورت نیست. بنابراین کلیت قضیه این هست که ما در وهله اول می‌خوایم به یه جایی برسیم که اصولاً روحیه طلب خیر رو برای عام داشته باشیم.

**حضور:** توی روح جمعی می‌شه اعلام کرد؟

**استاد:** نه! اینها الان فردی‌ست. توی روح جمعی بعداً در دوره پنچ، وقتی وارد حلقه‌های روح جمعی می‌شیم؛ اونجا برای عام اعلام می‌کنیم. منتها اول باید برامون ثابت بشه که فردیش انجام می‌شه؛ بعد بحث‌های دیگه‌ای داریم که در دوره هفت و اینها پیش میاد و اون وقت شما متوجه می‌شید که واقعا اثر گذار هست یا اثر گذار نیست. مثلاً الان اگر بگیم که بریم در روح جمعی کار کنیم، شما باور نمی‌کنید؛ لذا جدی نخواهید گرفت. اول باید مراحل رو طی کنیم، در مرحله یک، فرد به فرد انجام بدید و بعد هم بحث‌های دیگه خواهیم داشت تا ببینیم که قوانین جهان هستی چه‌جوریه؛ اونها رو هم بشناسیم تا آماده بشیم برای کارهای جمعی بزرگ. اون روزی که کار جمعی بزرگ انجام بدیم؛ روزی‌ست که برامون یقین حاصل شده که من وقتی برای جمع اعلام می‌کنم؛ یقین بدونم که این یک تاثیری در واقع داره و بیخود نیست. اما الان اگه انجام بدیم، کاملاً بیخوده؛ چون بهش یقین نداریم و نمی‌تونیم باور کنیم. پس اول توی یک اشل و مقیاس کوچکی تست کنیم، فردی‌اش رو انجام بدیم و زیر نظر بگیریم؛ ببینیم که کاری انجام می‌شه یا نمی‌شه و بعد یواش یواش وارد اون بحث جمعی‌اش بشیم.

می‌خور که هر که عاقبت کار جهان بدید  
از غم سبک برآمد و رطل گران گرفت

خدانگهدار، خیلی ممنون.



برای دانلود آخرین نسخه جزوات دوره‌های نظام قدیم و نظام جدید،  
نوشتاری و بینارها و لایوها، دیدارها به اپلیکیشن عرفان کیهانی حلقه  
مراجعه نمایید.



Erfan Keyhani Halgheh



[taheriacademy.com](http://taheriacademy.com)

[elementary.erfanhalghehacademy.com](http://elementary.erfanhalghehacademy.com)